

تحلیلی پیرامون مذهب و سیادت شیخ صفی‌الدین اردبیلی جدّ بزرگ پادشاهان صفوی (نقد نظریات احمد کسروی)

اصغر حیدری

آشنایی با شیخ صفی‌الدین

جدّ بزرگ پادشاهان صفوی، شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵ ه. ق مدفون در اردبیل) یکی از مشایخ صوفیه در زمان ایلخانان مغول بود. در کتاب معروف سلسله‌النسب صفویه نوشته شیخ حسین از نوادگان شیخ زاهد گیلانی (پیر و استاد شیخ صفی و نیز پدرزن او) راجع به نسب شیخ صفی چنین آمده است:

حضرت شیخ قدس الله سره شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحاق ابن امین‌الدین جبرئیل ابن قطب‌الدین ابن صالح ابن محمد الحافظ^۱ ابن عوض ابن فیروز شاه زرین‌کلاه ابن محمد ابن شرفشاه ابن محمد ابن حسن ابن سید محمد ابن ابراهیم ابن سید جعفر ابن سید محمد ابن سید اسماعیل ابن سید محمد ابن سید احمد اعرابی ابن سید قاسم ابن سید ابوالقاسم حمرة ابن موسی الکاظم ابن جعفر الصادق ابن محمد الباقر ابن امام زین‌العابدین ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب علیه‌السلام.^۲

اثر مذکور در باب زمان زندگی شیخ صفی نیز مطالب قابل دقتی دارد:

ولادت حضرت شیخ قدس سره در اواخر ایام خلفای بنی‌عباس به تاریخ ۶۵۰ هجری بود و در آن وقت شیخ شمس تبریزی [پیر و استاد مولانا محمد بلخی] پنج سال بود که از دنیا رحلت کرده بود و همچنین دوازده سال شیخ محی‌الدین اعرابی و سی و دو سال شیخ نجم‌الدین کبری. و در وقت رحلت مولای رومی رحمه‌الله علیه

۱. حافظ به کسی گفته می‌شد که تمام قرآن را از حفظ داشت.

۲. حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر. پنج اثر ارزنده از انتشارات ایران‌شهر: سلسله‌النسب صفویه. تهران، اقبال، ۲۵۳۶. صص ۱۰-۱۱.

حضرت شیخ بیست و دو ساله بود و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی^۳ چهل و یک ساله و در تسلط هلاکو خان به ایران پنج ساله بود و بطن [فرزند] پنجم والده بود و پیش از حضرت شیخ سه پسر بود: محمد و صلاح‌الدین و اسماعیل و یک دختر و بعد از شیخ دو فرزند دیگر شد، یعقوب و فخرالدین رحمة‌الله علیه. و شیخ قدس سره شش ساله بود که پدرش امین‌الدین جبرئیل به رحمت حق تعالی رسید و شیخ با امیر عبدالله شیرازی و شیخ نجیب‌الدین بزغوش و علاء‌الدوله سمنانی و شیخ محمود شبستری و شیخ محمد کجچی تبریزی معاصر بودند.^۴

حمدالله مستوفی قزوینی (متوفای ۷۵۰ه.ق)، که دوران حیات شیخ صفی را دریافته بود، در مورد وی می‌نویسد:

شیخ صفی‌الدین اردبیلی در قید حیات است و مردی صاحب وقت و قبولی عظیم دارد و به برکت آنکه مغول را با او ارادتی تمام است، بسیاری از آن قوم را از ایذاء آزار رساندن^۵ به مردم رسانیدن بازمی‌دارد و این کاری عظیم است.^۵

پادشاهانی چون غازان خان مغول، سلطان ابوسعید ایلخان، امیرحسین و پسرش امیرحسین جلایری و بزرگانی چون بغداد خاتون (همسر ابوسعید)، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و سایر درباریان منتفذ از ارادتمندان شیخ صفی بوده و به حضور وی می‌رسیده‌اند.^۶ مورخان شیخ صفی را صاحب اوصاف نیکویی چون زهد، تقوا، شجاعت، مال‌اندوزی، مجاهدت و اتکاء به نفس دانسته‌اند.^۷

نظرات مورخان در مورد مذهب و سیادت شیخ صفی‌الدین

در بررسی تاریخ زندگانی شیخ صفی دو مطلب مورد مناقشه قرار گرفته است: مذهب و سیادت او. به نظر برخی از مورخان، شیخ صفی سید و از اولاد امام موسی (ع) بوده است.^۸ نسب‌نامه رسمی صفویان [که ظاهراً بعد از روی کار آمدن شاه‌اسماعیل

۳. شیخ صفی‌الدین در سفر به شیراز با سعدی دیدار و گفت‌وگو داشته است. ر.ک: ابن بزّاز اردبیلی. صفوة الصفا. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران، زریاب، ۱۳۷۶. صص ۱۰۴-۱۰۷.

۴. همان، ص ۱۶.

۵. حمدالله مستوفی قزوینی. تاریخ‌گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲. ص ۶۷۵.

۶. ابن بزّاز، همان، صص ۳۴۸-۳۴۹ و ۸۸۴-۸۸۶.

۷. تاریخ ایران دوره صفویان. دانشگاه کیمبریج. ترجمه یعقوب آژند. تهران، جامی، ۱۳۸۰. ص ۱۰.

۸. سرپرسی سایکس. تاریخ ایران. ترجمه فخرداعی گیلانی. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳. ج ۲، ص ۲۲۶؛ سرجان مالکوم. تاریخ ایران. ترجمه اسمعیل حیرت. به کوشش مرتضی سیفی. تهران، یساولی، ۱۳۶۲. ج ۱، ص ۲۵۰؛ عباس اقبال. تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷. ص ۵۰۸.



بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی در اردبیل (دوره قاجار) ۵۷۴ - ۲ع

نوشته شده است] مؤید این انتساب است.^۹ عده‌ای از مورخان ایرانی^{۱۰} و خارجی^{۱۱}، تشیع و سیادت شیخ صفی‌الدین را خلاف واقع دانسته و در این مورد اکثر آنها به نوشته‌های احمد کسروی استناد کرده‌اند که در کتاب شیخ صفی و تبارش می‌نویسد:

شیخ صفی سید نبوده و اعقاب او این ادعا را برای او و خودشان ساخته‌اند و نیز شیخ صفی یک سنی شافعی مذهب بود و اعقابش تشیع پذیرفته‌اند.^{۱۲}

میشل مزاولی از صاحب‌نظران دوره صفوی نیز معتقد است:

اشاره بر ذریه علوی بودن شیخ صفی و اینکه وی یک نفر سید بود، از کارهای مورخان بعدی صفویان است که شاهان صفوی در تلاششان برای تحکیم قدرت خود در ایران، به مورخان درباری خود دستور دادند تا یک چنین ادعایی را در تألیفاتشان بگنجانند.^{۱۳}

نویسندگان مادی مذهب شوروی سابق^{۱۴} و جی. ریپکا (از نویسندگان تاریخ ایران کیمبریج^{۱۵} نیز شیخ صفی را سنی مذهب دانسته‌اند. لمبتون^{۱۶}، لارنس لاکهارت^{۱۷}، کامل مصطفی‌الشیبی^{۱۸} و پطروشفسکی^{۱۹} نیز شیخ صفی را فردی غیر شیعه (سنی) معرفی

۹. سلسله‌النسب صفویه، همان، ص ۱۰؛ راجر سیوری. ایران عصر صفوی. ترجمه احمد صبا. تهران، کتاب تهران، ۱۳۶۳. ص ۳.

۱۰. ابوالقاسم طاهری. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه‌عباس. تهران، جیبی، ۱۳۴۹. ص ۱۳۳؛ مهدی فرهنگی منفرد. مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران در عصر صفوی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷. صص ۳۹-۴۰.

۱۱. مانند: تاریخ ایران دوره صفویان، (دانشگاه کیمبریج)، همان، ص ۱۷؛ میشل مزاولی. پیدایش دولت صفوی. ترجمه یعقوب آژند. تهران، گستره، ۱۳۶۳. ص ۱۲۲.

۱۲. احمد کسروی. شیخ صفی و تبارش. تهران، فردوسی، ۱۳۷۹. صص ۱۰، ۲۲، ۴۰ و ۷۹.

۱۳. میشل مزاولی، همان، ص ۱۲۲.

۱۴. پیکولوسکایا و دیگران. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی. ترجمه کریم کشاورز. تهران، پیام، ۱۳۶۳. ص ۴۷۱.

۱۵. جی. آ. بویل. از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان. ترجمه حسن انوشه. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶. ج ۵، ص ۵۱۹.

۱۶. آن.کی.اس. لمبتون. دولت و حکومت در اسلام. ترجمه عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی. تهران، عروج، ۱۳۸۰. ص ۴۲۵.

۱۷. لارنس لاکهارت. انقراض سلسله صفویه. ترجمه مصطفی قلی عماد. تهران، مروارید، ۱۳۶۴. ص ۱۵.

۱۸. کامل مصطفی‌الشیبی. تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری. ترجمه علیرضا ذکاوتی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰. ص ۳۷۴.

۱۹. ایلیا پاولویچ پطروشفسکی. اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز. تهران، پیام، ۱۳۵۴. ص ۳۸۵.

کرده‌اند. متأسفانه نویسندگان مذکور غالباً در بیان ادعای خود راجع به مذهب شیخ صفی سندی ارائه نمی‌دهند و گاه نیز به تحقیقات کسروی اشاره می‌کنند. اما بعضی نیز با یدک کشیدن عنوانهایی چون: دکتری، استادی و پژوهشگری تاریخ ایران! دچار پریشان‌گوییهای عجیبی می‌شوند؛ به عنوان نمونه، دکتر جین گارثویت، که استاد پژوهشگر تاریخ ایران در کالج دارتموث انگلستان معرفی شده است، می‌نویسد: «در شرح حال شیخ صفی، در تذکرة الاولیاء، که تقریباً در عصر وی نوشته شده، مذهب وی را سنی ذکر کرده است.»^{۲۰}

این در صورتی است که در کتاب معروف تذکرة الاولیاء نوشته عطار نیشابوری نامی از شیخ صفی‌الدین اردبیلی دیده نمی‌شود! زیرا طبق نوشته مصحح کتاب تذکرة الاولیاء (نیکلسون)، مرگ عطار در یکی از سالهای ۵۸۹، ۵۹۷، ۶۱۹، ۶۲۷ و ۶۳۲ روی داده^{۲۱} و شیخ صفی در سال ۶۵۰ متولد شده است!^{۲۲}

مورخ دیگری به نام رویمر، استاد دانشگاه فریبرگ، می‌نویسد:

در اینکه شیخ صفی یک نفر سنی بود نمی‌توان تردید کرد. اما درباره کیفیت اعتقادات او هم نمی‌توان به درستی داوری کرد؛ چون عقاید جهانی که او در آن می‌زیست همخوانی کامل با اعتقادات اهل تسنن نداشت. شیخ صفی شافعی مذهب بود، یعنی مذهبی که مناسبات و تشابهات تنگاتنگی با مذهب شیعه داشت و شیعیانی که وانمود به تسنن می‌کردند، این مذهب را می‌پذیرفتند.^{۲۳}

اصل نزدیکی مذهب شافعی - از مذاهب چهارگانه اهل تسنن - به مذهب تشیع، مربوط به بنیادگذار آن یعنی محمد ابن ادریس (۱۵۰-۲۰۴ هـ ق) است که نسبش به حضرت عبدالمطلب پدر بزرگ رسول خدا (ص) می‌رسد. وی علاقه زیادی به علی (ع) داشت و فضایل حضرت را نقل می‌کرد. ابن‌الندیم مورخ معروف (متوفای ۳۸۰ هـ ق) در مورد محمد ابن ادریس و علاقه‌اش به علی (ع) می‌نویسد:

ابوعبدالله محمد ابن ادریس متوفای ۲۰۴ هجری در مصر از فرزندان شافع ابن سائب ابن عبید ابن عبد زید ابن هاشم ابن عبدالمطلب ابن عبد مناف است... شافعی در

۲۰. جین گارثویت. سیری در تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تاکنون. ترجمه غلامرضا علی بابایی. تهران، اختران، ۱۳۸۵. ص ۲۹۵. چنانکه ملاحظه می‌شود، جملات ذکر شده به صورت سلیس ترجمه نشده‌اند. راقم سطور ایراد مورد اشاره در متن را قبل از چاپ کتاب در تماس تلفنی به اطلاع مترجم کتاب رسانیدم.

۲۱. شیخ عطار نیشابوری. تذکرة الاولیاء. تصحیح نیکلسون. تهران، اساطیر، ۱۳۸۳. ص ۵۵.

۲۲. سلسله‌النسب صفویه، همان، ص ۱۰.

۲۳. تاریخ ایران دوره صفویان (کیمبریج)، همان، ص ۱۳.

تشییع شدتی نشان می‌داد. روزی شخصی از او سؤالی کرد؛ او هم جوابش را داد. آن شخص گفت این جواب تو برخلاف گفت علی ابن ابوطالب است. شافعی به وی گفت: اگر ثابت کنی که علی ابن ابوطالب چنین گفته، من صورتم را بر خاک گذارم و اعتراف به خطای خود نموده و از گفته خود به گفته او [علی(ع)] برگردم. و نیز روزی به مجلسی درآمد که برخی از طالبیان در آن مجلس بودند و گفت: من در مجلسی که یک نفر از آنان حضور داشته باشد سخن نگویم، چه سخنگویی شایسته آنان بوده و ریاست و فضل برای آنهاست.^{۲۴}

ابن‌الندیم در ادامه مطلب، اسامی ۱۰۸ کتاب محمد ابن ادریس را برمی‌شمارد.^{۲۵} نویسندگان بزرگی چون سلیمان حنفی بلخی^{۲۶}، سید مؤمن شبلنجی^{۲۷} و ابن حجر مکی^{۲۸} در کتابهای خود راجع به شدت علاقه محمد ابن ادریس به اهل بیت رسول خدا(ص) چنین نقل می‌کنند:

عده‌ای از نزدیکان امام شافعی به وی گفتند: مردم صبر و طاقت ندارند فضایل اهل بیت را بشنوند و اگر یکی از ما ذکر فضایل اهل بیت را نماییم، می‌گویند رافضی^{۲۹} شده‌ایم! امام شافعی فوراً این اشعار را سرود (که معنی آنها چنین است): زمانی که در مجلسی ذکر علی و فاطمه و حسنین شود، بعضی از دشمنان برای اینکه مردم را از ذکر آل محمد منصرف کنند ذکر دیگری به میان می‌آورند؛ پس یقین کنید آن کس که مانع ذکر این خانواده شود سلقلق است و من از چنین مردمی بیزارم.

زمانی دیگر امام شافعی این ابیات را سرود: به من گفتند رافضی شدی؛ نه چنین است، لکن من بی شک دوست دارم بهترین امام و بهترین هادی را. اگر معنی رفض دوست داشتن وصی پیغمبر است، پس من رافضی‌تر از همه مردم هستم.

این اشعار نیز از اوست:

یا اهل بیت رسول الله حبیبکم
کفاکم من عظیم القدر انکم
فرض من الله فی القرآن انزله
من لم یصل علیک لا صلوة له
یعنی: ای اهل بیت رسول خدا، دوستی و محبت شما از جانب خدا واجب

۲۴. ابن‌الندیم، الفهرست. ترجمه محمد رضا تجدد. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶. ص ۳۸۶.

۲۵. همان، صص ۳۸۷-۳۸۹.

۲۶. ینابیع الموده، باب اول، ص ۶۲، به نقل از: سلطان الواعظین شیرازی. شبهای پیشاور، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸. صص ۶۲-۶۳.

۲۷. نورالابصار، ص ۱۳۹، به نقل از: سلطان الواعظین شیرازی، همان، صص ۶۳-۶۴.

۲۸. صواعق محرمة، ص ۸۸، به نقل از: سلطان الواعظین شیرازی، همان، صص ۶۴-۶۵.

۲۹. رفض یعنی ترک کردن. چون شیعیان اطاعت از سه خلیفه نخست را ترک کرده بودند به آنان رافضی گفته شد.

گردیده و در قرآن مجید این واجب نازل شده (سوره شوری آیه ۲۳)؛ کفایت می‌کند در عظمت قدر شما ای آل محمد اینکه هر کسی صلوات (در تشهد نماز) بر شما نفرستد نماز او قبول نخواهد شد.

اما دلیل اینکه بسیاری از شیعیان خود را سنی شافعی نشان می‌دادند، نتیجه شدت خفقان و فشار شدیدی بود که از سوی حکام غیر شیعه و عالمان متعصب عامه بر آنان وارد می‌شد؛ پس ناچار مذهب خود را پنهان می‌داشتند و چون در مذهب شافعی اعلام دوستی با اهل بیت رسول خدا (ص) خصوصاً علی (ع) – به تبعیت از پیشوایشان محمد ابن ادریس – منع چندانی نداشت، به مذهب مذکور می‌گرویدند یا تظاهر به آن می‌کردند.

بررسی عقاید و نظریات احمد کسروی

چنانکه گفته شد، مخالفان تشیع و سیادت شیخ صفی‌الدین عمده‌تاً به نوشته‌های کسروی استناد می‌کنند؛ بنابراین، لازم است ابتدا به صورت کوتاه عقاید وی راجع به امور دینی و مذهب تشیع را بررسی کنیم.

در اینکه کسروی یکی از مورخان پرکار معاصر ایران است^{۳۰}، شکی نمی‌توان داشت. دو کتاب وی تحت عنوان تاریخ مشروطه و تاریخ هیجده ساله آذربایجان از منابع اصلی دوره مشروطیت می‌باشند. کسروی در ادامه تحقیقات خود به بررسی تاریخ تشیع نیز پرداخت و متأسفانه ضدیت شدیدی با این مذهب نشان داد. او ادعای برانگیختگی – به زعم خودش نبوت – جهت پاک کردن دین نمود. عاقبت کارش به سوزاندن کتابهای دعا از جمله مفاتیح‌الجنان، که مملو از آیات قرآنی بودند، رسید. علاوه بر چنین اقدامات جنون‌آمیزی، وی و پیروانش دیوان شعرای بزرگ ایران را در مقابل چشم مردم روی هم ریخته آتش می‌زدند! کسروی در کتاب دیگرش تحت عنوان پیرامون ادبیات به طعن و لعن فرزاتگانی مانند مولوی، سعدی، فردوسی، حافظ و... پرداخت و از سوزاندن دیوان

۳۰. خاناباها مشار در کتاب مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی. بی‌جا، چاپخانه رنگین، ۱۳۴۰. ج ۱، صص ۴۳۹-۴۴۶، ۷۵ کتاب کسروی را نام می‌برد. هوشنگ اتحاد در کتاب پژوهشگران معاصر. تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۷۸. ج ۴، در قسمت شرح حال احمد کسروی آثار وی را ۱۰۵ عنوان معرفی می‌کند. مرحوم امام خمینی در کتاب تفسیر سوره حمد. تهران، پیام آزادی، بی‌تا. ص ۱۲۳، درباره کسروی می‌فرماید: «کسروی یک آدمی بود تاریخ‌نویس، اطلاعات تاریخی‌اش هم خوب بود، قلمش هم خوب بود، اما غرور پیدا کرد. رسید به آنجا که گفت من هم پیغمبرم! همه ادعیه را هم کنار گذاشت. پیغمبری را پایین آورد تا حد خودش؛ نمی‌توانست برسد به بالا او را آورده بود پایین!»

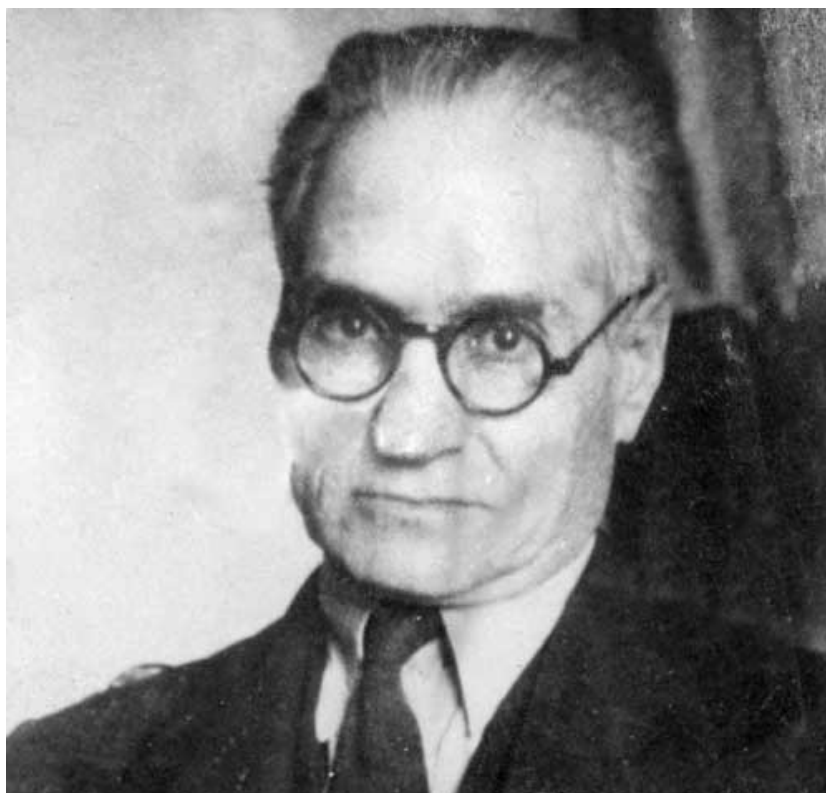
اشعار آنان چنین دفاع نمود:

ما می‌خواهیم شعرهایی که از گذشتگان باز مانده از میان برده ششوند؛ به ویژه شعرهایی که از سعدی، حافظ، خیام، مولوی و مانند اینها باز مانده که باید به یکبار نابود شوند. درباره اینها، راه همان است که ما در پیش گرفته‌ایم، باید همه را به آتش کشید!^{۳۱}

وی در کتاب شیعیگری ضدیت عجیب و سخیفی علیه مذهب تشیع نشان داد است. بخش کوتاهی از نوشته‌های او در کتاب یاد شده چنین است:

... ایرانیان لالجب علی بل لبغض معاویه هوادار علویان می‌بودند؛ از این رو، شیعیگری در ایران زمینه آماده‌ای می‌داشت... قصد پیامبر برگزیدن علی نبود... آنچه که می‌گویند عمر به پیامبر نسبت هذیان داد، راست نیست. هذیان از کمی خرد برخیزد. عمر گفت ان الرجل ليهجر؛ هجر به معنای سرسام، نتیجه بیماری است. عمر گفت این مرد سرسام می‌گوید و این گفته به پیامبر برنخواهد خورد؛ زیرا پیامبری که چنان بیمار گردد لاغر شود و رنگش زردی گیرد، همچنان سرسام گوید... پیامبر که بیسواد بود چگونه خواست چیزی نویسد؟... چه نیازی به امامان بعد از پیامبر بود؟ مگر پیامبر کار خود را ناکام گزارده بود که اینان به انجام رسانند؟ این امامان کدام گمراهیها را از پیش برداشته‌اند؟ کدام تکان را پدید آورده‌اند؟... در اندیشه شیعیان هر گنبدی گره از کار تواند گشاد و هر سقاخانه‌ای مراد تواند داد. شیعیان آهن پاره‌های گنبدها را به دست گیرند و تکان دهند و نیازمندیهای خود را از آنان طلبند. آیا مردمی با این باورها گمراه نیستند؟ چه گمراهی [ای] از این بالاتر که این مردگان هیچکاره را همکار خدا شناسند؟ راهنمای عوام، ملایان‌اند و این باورها از آنان یاد داده و می‌دهند. بارگاه [های] مشهد، قم، عبدالعظیم، بغداد، سامره، کربلا و نجف که شیعیان به زیارت آنها می‌روند، هر یکی بتخانه باشکوهی می‌باشند. گرد آهن گردیدن آیا بت پرستی نیست؟... امام اگر پیشواست باید در میان مردم باشد و آنان را راه برد. امام ناپیدا (مهدی) چه معنی تواند داشت؟ زندگی ۹۵۰ ساله نوح که قرآن می‌گوید، محل ایراد است و باید به حال خود بماند و گفت و گویی از آن نرود. خدا را چه نیازی است که کسی را هزار سال نگاه دارد و در بیابانها بگرداند تا روزی او را بیرون آورد و با دستش جهان را نیک گرداند؟ مهدیگری جز افسانه نیست. شیعیگری با خرد سازگار نیست و ایرادهای بسیار دارد و به زندگانی نیز زیانهای فراوانی می‌دارد و پیروان خود را به گمراهی انداخته از دین دور می‌گرداند. بنیانگزار

۳۱. احمد کسروی. در پیراهون ادبیات. تبریز، احیاء، بی‌تا. ص ۱۸۵.



احمد کسروی [۱۹۶۵ - ۶۴ع]

اسلام یک تن همچون دیگران می‌بود... گریه در مراسم عاشورا و سوگواری از خرددورگشتن و خرد را لگدمال ساختن است... سینه زدن، زنجیر به تن کوفتن، گل به رو مالیدن، قمه به سر زدن و نعره کشیدن جز نشان دژخویی و بیابانگردی نیست. گریه و مراسم محرم مردم را از پرداختن به کار زندگانی باز می‌دارد. یکی از علل بدبختی ایرانیان این است... شیعیان در دین به بت پرستی افتاده‌اند و، در زندگانی، پست‌تر از بت پرستان‌اند... از کارهای شاه اسماعیل صفوی، رواج دادن شیعیگری در ایران بود...^{۳۲}

کسروی در بخشی از کتاب شیخ صفی و تبارش، با ذکر پیشینه حضور تشیع در ایران، در بررسی علل اصلی شیعه شدن ایرانیان، می‌نویسد: «در کیش شیعی راه‌گریز از بایا [وظیفه] های دشوار مسلمانی از نماز و روزه و جهاد و مانند اینها گشاده می‌بوده و با دلخواه بسیاری از ایرانیان سازش بیشتری می‌داشت.»^{۳۳}

۳۲. احمد کسروی. شیعیگری، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا. صص ۱۸۰-۱۸۸ به صورت خلاصه.

۳۳. کسروی، شیخ صفی و تبارش، همان، ص ۹۰.

ناگفته پیداست که چنین اظهارنظرهای نابخردانه و خامی در مورد علل تشیع ایرانیان فقط از تراوشات مغزی معیوب است و بس! در کجای تشیع دوازده امامی راههای گریز از وظایف مسلمانی چون نماز، روزه، جهاد و... وجود دارد؟ اگر ایرانیان به خاطر فرار از وظایف دینی به تشیع گرویدند، چرا عبادت‌های مذکور به حدّ والایی در این مذهب وجود دارد و همواره مورد اهتمام ایرانیان شیعی بوده و هست؟!

جالب است بدانیم در اوایل حکومت رضاخان پهلوی، از جمله کسانی که به او تاریخ ایران باستان را درس می‌دادند همین احمد کسروی بود. تعجبی ندارد که در نتیجه ارشادات چنین مغزهای متفکری! رضاخان به جایی رسید که به گفته همسرش تاج‌الملوک: «هرهری مذهب شده بهشت و دوزخ را قبول ننمود و می‌گفت مگر خدا عرب است که باید به عربی نماز بخوانیم؟ وی از دین اسلام روگردان شد، و می‌گفت: اسلام دین اعراب بادیه‌نشین است؛ چه دخلی دارد به ایرانیها؟ زرتشت قبل از همه ادیان دیگر، مردم را به یکتاپرستی دعوت کرده و او افتخار ایرانیان است.»^{۳۴}

علما و اندیشمندان بزرگی از شهرهای قم، شیراز، تهران، قزوین و... بارها از کسروی خواستند مباحثه و مناظره حضوری را بپذیرد تا به ادعاها و ایراداتش پاسخ گویند.^{۳۵} وی نپذیرفت و به انتشار عقاید نادرست خویش ادامه داد. عاقبت به دلیل ضدیت و دشمنی شدید با تعالیم دین اسلام و مذهب تشیع، بر طبق فرمایش امام علی(ع): «آخرین دوا داغ کردن است»^{۳۶}، به سال ۱۳۲۴ در کاخ دادگستری (تهران) با گلوله گروه فداییان اسلام کشته شد!

بنا بر مطالب ذکر شده، به جرئت می‌توان گفت با ضدیت و دشمنی شدیدی که کسروی نسبت به مکتب زنده تشیع از خود نشان داده، نمی‌توان نظریات وی در مورد ردّ تشیع و سیادت شیخ صفی را خالی از مرض و غرض دانست؛ چه، اعقاب شیخ تشیع را در ایران رسمیت داده‌اند و کسروی که از تشیع ایرانیها بسیار عصبانی بود با شیخ صفی به دشمنی پرداخته و حقایق تاریخی در مورد مذهب و سیادت او را وارونه نشان داده است! در ادامه، این حقایق را بررسی می‌کنیم.

۳۴. تاج‌الملوک آیرملو. خاطرات تاج‌الملوک، تهران، به‌آفرین، ۱۳۸۱. ص ۲۴۲.

۳۵. مرحوم سلطان‌الواعظین شیرازی می‌نویسد: «بارها به کسروی پیام فرستادم که رو در رو بحث و مناظره نمایم تا اشکالات رفع گردد و او قبول نمود!» (شبهای پیشاور، ص ۵۷) کسروی خود به درخواست مکرر علما جهت مباحثه حضوری با وی و قبول نکردن این درخواستها اشاره کرده است. شیعیگری، ص ۲۵. حتماً می‌دانست که در مناظره و مباحثه حضوری، خود را مانند «باب» خواهد باخت! باب هم در زمان مرحوم امیرکبیر در مباحثه حضوری با علمای تبریز خود را باخت.

۳۶. سید رضی. نهج‌البلاغه. ترجمه فیض الاسلام. تهران، فقیه، بی‌تا. خطبه ۱۶۷.

نوشته‌های کتاب صفوة الصفا

قدیمی‌ترین منبع در مورد شیخ صفی‌الدین کتابی است که درویش توکل ابن اسماعیل معروف به ابن بزّاز از مریدان شیخ صدرالدین (پسر شیخ صفی) تحت عنوان صفوة الصفا نوشته (پایان نگارش سال ۷۵۹ه.ق) که شامل شرح زندگی، کرامات و مقامات شیخ صفی‌الدین است. گویا نسخه‌های این کتاب بعد از روی کار آمدن حکومت صفوی مورد بازنویسی و تصحیح قرار گرفته است. شخصی به نام ابوالفتح حسینی به دستور شاه تهماسب اول (حکومت ۹۳۰-۹۸۴ه.ق) اقدام به بازنویسی متن صفوة الصفا کرده و در ابتدای کتاب می‌نویسد: «از طرف دربار، عهده‌دار بازنویسی و تصحیح صفوة الصفا شدم.»^{۳۷}

کسروی در مورد کتاب مذکور می‌نویسد:

مریدان آن خاندان هر عبارت و یا حکایتی از کتاب ابن بزّاز را که اشاره بر غیر سید بودن و غیر شیعه بودن شیخ صفی‌الدین داشته عوض کرده‌اند و یا کلاً آنها را از بین برده‌اند. آنها حکایات و عباراتی بدان افزوده‌اند که با عقیده و مرام خودشان جور درمی‌آید. پس هرگونه حکایت و عبارتی که دلالت بر سیادت آن خانواده داشته باشد، محل اطمینان نیست.^{۳۸}

این عقیده کسروی چندان مورد قبول مورخان و نسخه‌شناسان نیست. آقای ریو با بررسی نسخه خطی صفوة الصفا موجود در موزه بریتانیا می‌نویسد:

شواهد درونی کتاب نشان می‌دهد که صفوة الصفا همزمان با شیخ صفی‌الدین نوشته شده و به نظر می‌رسد که اضافات بازنویس‌کننده آن در مقدمه و خاتمه بوده است. مقدمه حاوی پیشگویی‌هایی درباره ظهور شیخ صفی و خاتمه شامل گزارشی از اعقاب وی تا شاه تهماسب می‌باشد.^{۳۹}

مصحح فاضل کتاب صفوة الصفا (آقای طباطبایی مجد) جهت به دست دادن متنی مورد قبول از کتاب به نسخه‌های شناخته شده از آن، که در کتابخانه‌های معتبر و موزه‌ها نگهداری می‌شوند، رجوع کرده، متن آنها را با هم تطبیق داده و به نتایج بسیار جالبی رسیده است. این نسخه‌ها عبارت‌اند از:

۳۷. ابن بزّاز، همان، مقدمه مصحح، ص ۲۳؛ میشل مزاولی، همان، ص ۱۲۲.

۳۸. احمد کسروی، شیخ صفی و تبارش، همان، ص ۲۱؛ کسروی. آذری یا زبان باستانی آذربایجان. تهران، نشر و پخش کتاب، ۲۵۳۵. ص ۴۱.

۳۹. فهرست نسخ فارسی، ج ۱، ص ۳۴۵، به نقل از: میشل مزاولی، همان، ص ۱۷۱.

– نسخه کتابخانه ایا صوفیه ترکیه؛ تاریخ تحریر ۱۸ جمادی الاول ۸۹۶. [در این هنگام شاه اسماعیل چهار ساله بود] فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود.

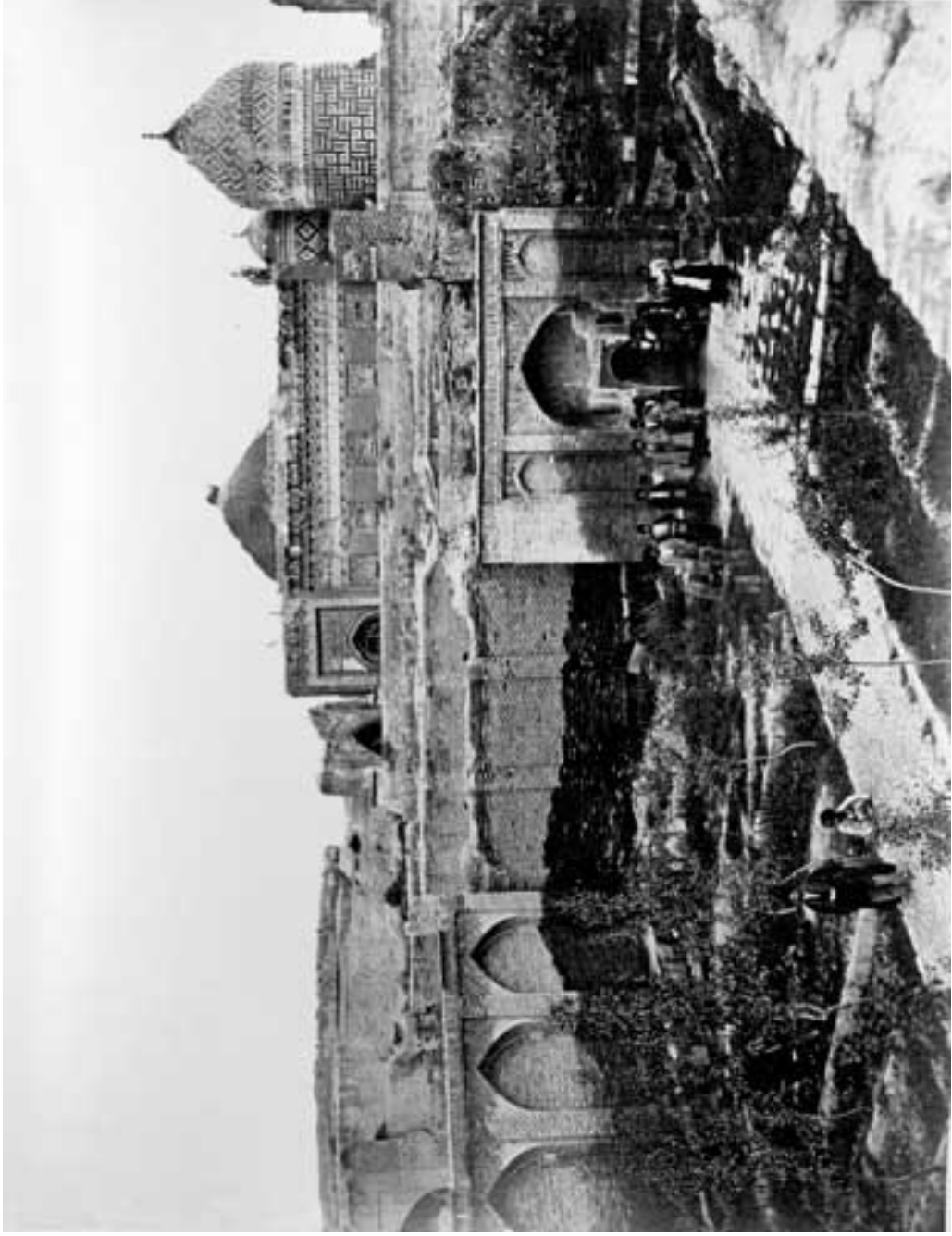
– نسخه دیوان هند؛ فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود.
– نسخه کتابخانه سالتیکوف شچدرین شهر لنینگراد؛ که نویسنده و تاریخ نوشتن آن معلوم نیست و در جریان جنگهای ایران و روسیه (زمان فتحعلی شاه قاجار) به توسط ژنرال پاسکویچ از مقبره شیخ صفی الدین به روسیه برده شده است.
– نسخه کتابخانه بانکی پور خدابخش؛ کاتب میر خلیل الجامی، تاریخ تحریر ۱۰۳۵ ه. ق. فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز نگهداری می شود.
– نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی؛ تاریخ تحریر ۱۰۴۲ ه. ق.
– نسخه چاپ سنگی؛ کاتب میرزا احمد ابن حاج کریم تبریزی، تاریخ تحریر ۱۳۳۹ ه. ق.
– نسخه موزه بریتانیا؛ تصحیح میر ابوالفتح ابن میر مختوم شریفی حسینی گرگانی. فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود.
– نسخه خطی از کتب اهدایی مرحوم حاج حسین نخجوانی به کتابخانه ملی تبریز، تاریخ تحریر ۹۵۰ ه. ق.

– نسخه خطی مربوط به کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز.^{۴۰}
نتیجه کار پوزحمت مقابله و تطبیق این نسخه، معلوم شدن سه موضوع بود: اول، ابوالفتح حسینی مقدمه ای مبتنی بر صدور حکم از طرف شاه تهماسب جهت تصحیح و تنقیح متن اصلی صفة الصفا افزوده است. دوم، وی خاتمه ای نیز، که شامل شرح حال و کرامات اخلاف شیخ صفی شاه اسماعیل اول بوده، بر کتاب اضافه کرده است. سوم، حذف پاره ای از حکایات.

در مورد اول، متأسفانه محققان فقط با خواندن مقدمه و مراجعه نکردن به متن کتاب، حکم کلی داده اند که ابوالفتح حسینی در همه کتاب دست برده و مطالب را عوض کرده است؛ در صورتی که چنین نیست.

در مورد دوم، که با عنوان خاتمة الكتاب در متن ابوالفتح حسینی مشخص شده، موضوع روشن است. وی جهت پاسداشت حرمت ولینعمت خود، پس از ذکر کلیه مطالب کتاب اصلی، مطالبی نیز با عنوان «در بیان احوال بعضی از فرزندان عالی شأن حضرت شیخ قدس سرّه و بعضی وقایع ایشان» در شرح کرامات شیخ صدرالدین،

۴۰. ابن برّاز، همان، مقدمه مصحح، صص ۲۵-۳۰.



اردنبیل، مقبره شاه صفی (دوره قاجار) [۵۷۵-۵۷۶ع]

سلطان خواجه علی، سلطان جنید، سلطان حیدر و شاه اسماعیل آورده است. هدف اصلی ابوالفتح از تکمیل کتاب ابن بزّاز - افزودن اضافات و لواحق و رسانیدن روایات تألیف اصلی تا زمان خود - این بوده که چون نتوانسته، برخلاف ادعای خود و یا نظر ولینعمتش (شاه تهماسب)، اصلاح و تغییری قابل توجه در متن اصلی کتاب به وجود آورد، مطالب اضافه شده را عذرخواه و حجاب عدم توفیق در تغییر و تصحیح متن اصلی سازد.

در خصوص مورد سوم، که مربوط به حذف پاره‌ای از حکایات است، ظنّ غالب این بود که مضمون و محتوای حکایات محذوف با مصالح شاه تهماسب مطابقت نداشت و یا با جوّ سیاسی روز و مصلحت زمانه متناسب نبود؛ ولی بعد از مقابله تمامی حکایات حذف شده این نتیجه به دست آمد که اصلاً چنین قصدی در کار نبوده و اگر هم بوده، توفیقی حاصل نشده است؛ زیرا محتوای حکایات محذوف در نسخه ابوالفتح هیچ ارتباطی به نسب و مذهب شیخ صفی‌الدین ندارد... تمامی اختلافات و تصرفات جزئی، که فقط گاه بیش از دو سه سطر می‌شدند، صرفاً ناشی از اختلاف سلیقه به نظر می‌رسند.^{۴۱}

تمام اختلافات نسخه‌های صفوة‌الصفاء، به توسط مصحح کتاب، در بخش جداگانه‌ای تحت عنوان «اختلاف نسخ» (در ۴۸ صفحه) تنظیم شده است.^{۴۲} مطالعه دقیق بخش مذکور نشان می‌دهد که حکایات حذف شده به توسط ابوالفتح ارتباطی به مذهب و سیادت شیخ صفی نداشته است و این حقیقت، ادعای آنانی را که می‌گویند ابوالفتح در متن صفوة‌الصفاء مواردی را که اشاره یا تصریح به پیروی شیخ از مذهب اهل سنت می‌کرد حذف و تغییر داده است،^{۴۳} باطل می‌کند.

در صفوة‌الصفاء آمده شیخ صفی هنگامی که می‌خواست از امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام ذکری به میان آورد، از ایشان به صورت امیرالمؤمنین حسن و امیرالمؤمنین حسین یاد می‌کرد.^{۴۴} بیان چنین القابی مختص شیعیان امیرالمؤمنین علی(ع) است.

رابطه مشایخ و عارفان صوفی با مذهب تشیع

تصوف، در واقعیت درونی خود، ریشه در قرآن، سنت و حدیث رسول خدا(ص) دارد. صوفی شدن، فهم عمیق عقیده توحیدی که در قرآن مجید آمده و زندگی بر اساس

۴۱. همان، صص ۲۳-۲۵. ۴۲. همان، صص ۱۱۹۶-۱۲۴۴.

۴۳. کسروی، شیخ صفی و تبارش، همان، ص ۲۱. ۴۴. ابن بزّاز، همان، ص ۷۴۲.

نمونه زندگی پیامبر است. خواص روحانی را در نسلهای نخستین صحابه، سپس اهل الصفه، آنگاه تابعه و پس از آن عابد، زاهد، ناسک و غیره می خواندند. در سده دوم هجری، اصطلاح صوفی جانشین این اسامی و القاب گردید و به طبقه‌ای از رجال اشاره می کند که کاملاً خود را وقف زندگی روحانی در اسلام می کردند.^{۴۵}

به نوشته ابن الندیم، سلسله مراتب تاریخی تصوف عبارت است از: ابو محمد جعفر خلدی، ابوالقاسم جنید ابن محمد، ابوالحسن سری ابن مغلس سقطی، معروف کرخی، فرقد سنجی، حسن بصری، انس ابن مالک.^{۴۶}

اما به عقیده حمدالله مستوفی: «اکثر مشایخ را خرقه به حسن بصری [که فرزند برده‌ای ایرانی بود و در سال ۱۱۰ ه. ق در بصره درگذشت] می رود و او را به امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه.»^{۴۷}

جالب است که ابن الندیم، فهرست اسامی بزرگان صوفیه را در یک فصل با عنوان: «عابدان و زاهدان و صوفیان» یاد کرده است^{۴۸} و این نشان می دهد که صوفیان اشخاصی عابد و زاهد بوده‌اند. به یقین، اکثر عابدان و زاهدان تعدادی پیرو داشتند و معارف آموخته را به آنان تعلیم می دادند. این تعلیم و تعلم، سلسله‌وار تداوم می یافت. تصوف، با توجه به خاستگاه جغرافیایی مشایخ بزرگ، به مکتبهای بصره (به پیشوایی حسن بصری متولد ۲۱ ه. ق)، خراسان (به پیشوایی ابراهیم ادهم متولد ۱۰۰ ه. ق) و بغداد (به پیشوایی معروف کرخی متوفای ۲۰۰ ه. ق) تقسیم شده است.^{۴۹}

در قرن پنجم هجری، تصوف در سراسر عالم اسلام اشاعه یافته بود. تا این زمان سلسله‌های تصوف به ظاهر در مذهب اهل تسنن طی طریق می نمودند، اما با توجه به اینکه مشایخ بزرگ صوفی خاستگاه خود را داماد رسول خدا (ص) یعنی علی (ع) می دانستند و حداقل آن امام را به عنوان یکی از اقطاب اصلی تصوف قبول داشتند و در بزرگواری، تقوا و ریاضتهای روحانی از آن حضرت درس می گرفتند، قرن پنجم شاهد بروز و ظهور خصایص شیعی در طریقه‌های صوفیانه بوده است. در رخنه و نفوذ روزافزون تشیع در تصوف ایرانی، مکتب کبرویه اهمیت خاصی داشت. شیخ نجم‌الدین کبری خود پیر بزرگ صوفیه خوارزم بود و در سال ۶۱۸ ه. ق در تهاجم مغول کشته شد.

۴۵. رن. فرای. تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (جلد چهارم تاریخ ایران کیمبریج). ترجمه حسن انوشه. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳. ص ۳۸۵. ۴۶. ابن‌الندیم، همان، ص ۳۴۳.

۴۷. حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، همان، ص ۶۳۱.

۴۸. ابن‌الندیم، همان، صص ۳۴۴-۳۴۶.

۴۹. برای توضیحات بیشتر ر. ک: تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، همان، صص ۳۸۷-۴۰۱.

اگرچه او مذهب سنت داشت، ولی نسبت به شیعه نیز تمایل می‌ورزید و مدایحی در مناقب علی(ع) و اهل بیت گفته بود. از پیروان او سعدالدین حمویه گرایشهای آشکار شیعی نشان داد؛ چنانکه تعلیم می‌کرد اولیای امت اسلامی دوازده تن می‌باشند و دوازدهمی صاحب‌الزمان است که برای ایجاد عدل و داد به سراسر جهان بازخواهد گشت.^{۵۰}

در قرن ششم هجری، برخی از مشایخ بزرگ تصوف آشکارا به تبلیغ مذهب تشیع دوازده امامی می‌پرداختند. یکی از آنان قطب‌الدین حیدر (متوفای ۶۱۸ ه.ق) از عرفا و مشایخ بزرگ صوفی بود. در مورد وی می‌نویسند:

قطب‌الدین حیدر یا قطب‌الدین تونی موسوی، سیدی جلیل‌القدر و عارفی موحد بود که نسب شریفش به چندین واسطه به عبدالله ابن موسی ابن جعفر(ع) موصول و سری پرشور داشت و سرسلسله فرقه حیدری از فرق عرفا و صوفیه می‌باشد که آن فرقه به جهت انتساب او به همین اسم به حیدری شهرت یافته است. در مجالس‌المؤمنین از شرح فصوص سید حیدر عبیدلی نقل شده که آهمن در دست قطب‌الدین حیدر مثل موم نرم شده و کرامات دیگری نیز بدو منسوب دارند. شیخ عطار صحبت او را درک کرده و کتاب حیدری‌نامه را هم به نام وی تألیف کرده است. ولادت او در شهر تون از بلاد خراسان بوده و مدتی در تبریز اقامت گزید. مذهب تشیع اثنی‌عشری را ترویج کرد و جمع کثیری هم به مسلک وی درآمدند. او در سال ۶۱۸ قمری در تبریز وفات یافت.^{۵۱}

تعالیم و آموزه‌های مکتب کبرویه با گرایشهای آشکار شیعی در نظام تفکری سلسله‌های بعدی تصوف نفوذ یافت. شیخ جمال‌الدین جبلّی (متوفای ۶۵۱ ه.ق) شاگرد و مرید شیخ نجم‌الدین کبری بود. شیخ زاهد گیلانی (متوفای ۷۰۰ ه.ق) شاگرد مبرز شیخ جمال‌الدین جبلّی محسوب می‌شد و همین شیخ زاهد، استاد، پیر و پدر زن شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود. به استناد حکایت‌های کتاب پرحجم صفوة‌الصفاء، شیخ صفی‌الدین میزان تأثیرپذیری را از استادش داشت و در موارد فراوانی علاقه و ارادت قلبی خود نسبت به استاد را بازگو کرده است.

سید حسین نصر، استاد اسلام‌شناس دانشگاه تمپل فیلادلفیا، در زمینه اتحاد تصوف با تشیع می‌نویسد:

۵۰. جی.آ. بویل، تاریخ ایران کیمبرج از آمدن سلجوقیان...، همان، ص ۵۱۷.
۵۱. محمدعلی مدرس. ریحانة‌الادب. تهران، کتابفروشی خیام، بی‌تا. ج ۴، ص ۴۶۵.

ایران [در زمان صفویه] به ناگهان شیعه نشد. تشیع از سده هفتم هجری / سیزدهم میلادی به بعد توسط بعضی از طریق صوفیگری در ایران رواج یافت که ظاهراً سنی بودند، یعنی آنها به لحاظ مذهبی وابسته به یکی از مذاهب سنی و اغلب شافعی بودند؛ لیکن این طریق سرسپرده علی (ع) و حتی برخی از آنها ولایت ایشان را پذیرفته بودند که طبق اعتقادات شیعیان، [این ولایت] قدرت رهبری و ارشادی بود که پیامبر اسلام بدو تفویض کرده بود... نقش و سهم تصوف در توسعه تشیع و آماده سازی زمینه برای برقراری مذهب شیعه در ایران دوره صفوی از اهم مسائلی است که ارتباط مستقیم با نقش سیاسی فعال طریقت صفوی و نقش سهم مذهبی و معنوی طریقت‌های دیگر همچون کبرویه و مخصوصاً نوربخشیه دارد که بیشتر از سایر طریقت‌ها در صدد ارتباط بین تسنن و تشیع برآمده‌اند. شیخ محمد ابن عبدالله ملقب به نوربخش (متوفای سال ۸۶۹ ه. ق)، در ری تلاش کرد تا، با تصوف، دو مذهب تسنن و تشیع را به هم نزدیک سازد. جانشیان او، پسرش قاسم فیض بخش و شاه بهاء الدین این نهضت را در همین جهت ادامه دادند و سرانجام کاملاً به تشیع گراییدند. یکی از اعضای معروف این طریقت به نام شیخ شمس الدین محمد لاهیجی نویسنده شرح معروف گلشن راز [اثر منظوم شیخ محمود شبستری در شرح اصول تصوف، تألیف به سال ۷۱۰ ه. ق لاهیجی آن را در سال ۸۷۷ ه. ق شرح کرده است] در عین حال که صوفی نام‌آوری بود، کاملاً به مذهب شیعه هم تعلق داشت. روندهای مشابهی را هم در بین طریقت‌های نعمت‌اللهی و صفوی مشاهده می‌کنیم... طریقت‌های تصوف، با گرایش‌های باطنی شیعی، ایران را از یک سرزمین سنی مذهب به یک مملکت کاملاً شیعی مذهب تبدیل کردند.^{۵۲}

در این میان، عقیده گروهی از صوفیه موسوم به ذهبیها در زمینه تشیع طریقت‌های صوفیانه - حتی قبل از به قدرت رسیدن صفویان - قابل دقت است. مورخان دانشگاه کیمبریج در این مورد می‌نویسند:

ذهبیها از خالص‌ترین طریقت‌های تصوف، مثل همه طریقت‌های دیگر صوفیانه شیعی، معتقدند که سلسله صوفیه حتی پیش از ظهور صفویان شیعی بودند؛ ولی به دلیل تقیه، تشیع خود را کتمان می‌کردند. آنان مدعی‌اند که با ظهور صفویان ضرورت تقیه از میان برخاست تا آنجا که طریقت‌ها توانستند علناً خود را در ایران شیعه بنامند.^{۵۳}

حمدالله مستوفی و شیخ صفی‌الدین

اکثر نویسندگانی که به سنی بودن شیخ صفی‌الدین معتقدند، از جمله احمد کسروی،

۵۲. تاریخ ایران دوره صفویان (کیمبریج)، همان، صص ۳۳۶-۳۳۷. ۵۳. همان، ص ۳۴۲.

یک سطر نوشته حمدالله مستوفی قزوینی (متوفای ۷۵۰ه.ق) را شاهد آورده‌اند که در کتاب *نزهة القلوب* می‌نویسد: «مردم اردبیل اکثراً بر مذهب امام شافعی‌اند و مرید شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه باشند.»^{۵۴} اما دید انتقادی نسبت به نوشته مستوفی مدعی آنان را ثابت نمی‌کند؛ توضیح این‌که:

۱. حمدالله مستوفی هم‌عصر شیخ صفی بود و در زمان غازان‌خان (حکومت ۶۹۴-۷۰۳ه.ق) و اولجایتو محمد خدابنده (حکومت ۷۰۳-۷۱۶ه.ق) مدتی حکومت شهرهای قزوین، ابهر، زنجان و طارم را به عهده داشت. وی، علاوه بر حکومت، شغل دولتی مستوفیگری [آمارگیر، حسابرس دخل و خرج و درآمد و هزینه، مفتش حساب، امین حساب] نیز داشت و لذا سفرهای متعددی به برخی از شهرها مانند تبریز، اصفهان، شیراز و بغداد کرده و به توضیح نواحی و شهرها در کتاب *نزهة القلوب* پرداخته است. بخشهای زیادی از اطلاعات ارائه شده در کتاب مذکور در نتیجه سعی و تحقیقات میدانی مستوفی جمع شده؛ اما این بدان معنا نیست که وی همه مکانهای توصیف شده، از جمله شهرهای کوچک، را نیز دیده است. به طور یقین، اطلاعات کتب تاریخی و جغرافیایی، که پیش از مستوفی نوشته شده بودند، مورد استفاده او در کار تألیف کتاب *نزهة القلوب* قرار گرفته است. ادوارد براون در این مورد می‌نویسد:

مستوفی تصریح می‌کند که برای نوشتن کتابش از منابعی استفاده کرده و اطلاعات و مشاهدات خود را، که در مسافرتهاش به دست آورده است، بر اطلاعات منابع افزوده است. منابع مورد استفاده وی عبارت‌اند از: *صورالاقالیم ابوزید احمد ابن سهل، التیجان احمد ابن عبدالله، المسالک و الممالک ابن خردادبه، عجایب المخلوقات محمود قزوینی، آثارالبلاد قزوینی، فارسنامه ابن بلخی، آثارالباقیه ابوریحان بیرونی، معجم البلدان یاقوت حموی، اخلاق ناصری نصیرالدین طوسی، تاریخ اصفهان عبدالرحمن اصفهانی و...*^{۵۵}

۲. مستوفی حتماً تبریز را دیده است؛ زیرا به صورت مفصل در شش صفحه از میوه‌ها، باغها، زلزله تبریز و... سخن گفته می‌افزاید: «دور باروی [دیوار دور شهر] غازانی که به دستور غازان‌خان دور تبریز ساخته شده بیست و پنج هزار گام است و شهر شش دروازه دارد و...»^{۵۶} اما مجموع جمله‌های وی در مورد اردبیل به ده سطر هم نمی‌رسد:

۵۴. حمدالله مستوفی. *نزهة القلوب*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران، طهوری، ۱۳۳۶. ص ۱۲۸.
۵۵. ادوارد براون. تاریخ ادبی ایران. ترجمه علی‌اصغر حکمت. تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۷. ج ۴، صص ۱۴۰-۱۴۱.
براون در مجموع ۲۳ منبع مورد استفاده مستوفی را نام می‌برد.
۵۶. حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، همان، صص ۱۲۴-۱۲۷.

اردبیل از اقلیم چهارم است. کیخسرو ابن سیاوش کیانی ساخت. در پای کوه سبلان افتاده و هوایش در غایت سردی است چنانکه غله در آن سال که بدروند به تمام خُرد [کوبیدن و جمع] نتوانند کرد و بعضی با سال دیگر بماند و آنجا خلاف [غیر از] غله حاصل دیگر نباشد. آبش از کوه سبلان جاری و نیک گوارنده است و مردم آن آکول [پرخور] باشند و اکثراً بر مذهب امام شافعی اند و مرید شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه باشند. ولایتش صد پاره دیه و همه سردسیر است. دز شیدان [اسم قلعه‌ای است] که در مقابل بابک خرم‌دین بوده در کوه اردبیل است به جانب جیلان [گیلان]. حقوق دیوانی اردبیل هشتاد و پنج هزار دینار بر روی دفاتر است.^{۵۷}

۳. مستوفی کتاب تاریخ گزیده را به سال ۷۳۰ ه. ق در زمان حیات شیخ صفی نوشته و با احترام فراوان از او چنین یاد کرده است: «شیخ صفی‌الدین اردبیلی در حیات است و مردی صاحب وقت و قبولی عظیم دارد و به برکت آنکه مغول را با او ارادتی تمام است، بسیاری از آن قوم را از ایداء به مردم رسانیدن باز می‌دارد و این کاری عظیم است.»^{۵۸} اما هنگام نگارش کتاب نزهةالقلوب به سال ۷۴۰ ه. ق، شیخ صفی زنده نبود و مستوفی با عبارت علیه‌الرحمه از او یاد کرده است. منابع و مورخان در مورد فراوانی تعداد زوار مقبره شیخ صفی در اردبیل متفق‌اند. حال می‌پرسیم: با احترام زیادی که مستوفی (در کتاب تاریخ گزیده) نسبت به شیخ صفی نشان داده، اگر واقعاً وی به اردبیل سفر کرده است چرا هیچ‌یک از مقبره شیخ و زوار آن نمی‌کند؟! به یقین اگر سفر مذکور صورت می‌گرفت، اطلاعات بیشتری از شهر اردبیل را در کتاب نزهةالقلوب می‌دیدیم. پس آنچه ابوالقاسم طاهری می‌نویسد که: «مستوفی در سال ۷۴۰ ه. ق یعنی پنج سال پس از درگذشت شیخ صفی‌الدین از اردبیل دیدن کرده و می‌نویسد اکثر مردم اردبیل بر مذهب شافعی‌اند و مرید شیخ صفی‌الدین. بعید است جغرافیدان دقیق و موشکافی چون مستوفی اشتباه کرده باشد»^{۵۹} قریب به صحت و ثواب نمی‌نماید.

۴. مطلب آخر این نکته باریک است که مستوفی به طور واضح مذهب شیخ صفی را بیان نمی‌کند و اکثر اهالی اردبیل را شافعی می‌داند نه همه را! مذهب شافعی مذهبی بود که شیعیان، برای رهایی از زجر و عذاب در دوره حاکمیت غیر شیعه، خود را بدان منتسب می‌کردند. مستوفی در مورد مذهب اهالی تبریز می‌نویسد: «اکثر مردم تبریز

۵۷. همان، ص ۱۲۸. ۵۸. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، همان، ص ۶۷۵.

۵۹. ابوالقاسم طاهری، همان، ص ۱۳۴.

سنی و شافعی مذهب‌اند و از مذاهب و ادیان دیگر در آن بشمارند.^{۶۰} به یقین، اردبیل هم شهری بود مانند تبریز اما کوچک‌تر؛ لذا از «مذاهب دیگر» - مانند شیعیان - هم حتماً در آن حضور داشتند.

بنابر مطالب گفته شده، می‌توان با قاطعیت گفت که نظر مستوفی راجع به مذهب مردم اردبیل از راه مشاهده مستقیم نبوده و از شنیده‌های اوست. این امر دلیل دیگری است بر اینکه نمی‌توان نوشته او در مورد مذهب مردم اردبیل و در نتیجه سنی دانستن شیخ صفی‌الدین را سندی غیرقابل خدشه دانست.

اصل مذهب شیخ صفی‌الدین و لزوم رعایت تقیّه

در صفوة‌الصفاحین نقل شده: «از شیخ صفی‌الدین پرسیدند شیخ را مذهب چیست؟ فرمود که ما مذهب ائمه داریم و ائمه را دوست داریم.»^{۶۱} احتمالاً این جواب را شیخ در شرایطی که تقیّه جایی نداشت ایراد نموده است. میشل مزاولی، بدون ارائه دلیل و برهان، منظور شیخ صفی از «ائمه» را بنیادگذاران مذاهب چهارگانه اهل سنت یعنی: ابوحنیفه، شافعی، مالک و ابن حنبل دانسته است.^{۶۲} اما آیا، در مراتب تصوف و تشیع، منظور از «ائمه» امامان اثنی‌عشری نیستند؟!

در نسخه‌های صفوة‌الصفاحین موجود در آستان قدس رضوی، موزه بریتانیا، دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز و نیز نسخه مربوط به مرحوم نخجوانی به صراحت از زبان شیخ صفی، مذهب وی تشیع اهل بیت رسول خدا(ص) بیان شده^{۶۳} اما در نسخه کتابخانه سالتیکوف و نسخه کتابخانه ایا صوفیه از زبان شیخ چنین آمده است: «ما مذهب صحابه داریم و هر چهار را دوست داریم و هر چهار را دعا کنیم.»^{۶۴} البته از شخص عارف و آگاهی چون شیخ صفی بعید به نظر می‌رسد نداند مذاهب چهار صحابه یعنی: ابوبکر، عمر، عثمان و علی(ع) با مذهب تشیع اهل بیت رسول خدا(ص) با هم جمع شدنی نیست و این مذاهب دو چیز مشخص و متمایز از هم هستند. بنابراین، ذکر چنین جمله‌ای از شیخ صفی قابل قبول نمی‌باشد. اگر هم شیخ چنین گفته احتمالاً در جمع اشخاص غیرخودی و از راه تقیّه (به معنی خودداری از اظهار عقیده و مذهب خویش در مواردی که ضرر مالی یا جانی و یا عرضی متوجه شخصی باشد) بوده است.

۶۰. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، همان، ص ۱۲۶.

۶۱. ابن بزاز، صفوة‌الصفاحین، همان، ص ۷۱.

۶۲. میشل مزاولی، همان، ص ۱۲۵.

۶۳. ابن بزاز، همان، بخش ملحقات، صص ۱۲۳۱-۱۲۳۲.

۶۴. همان، صص ۸۸۱ و ۱۲۳۱.

در تاریخ ایران بعد از اسلام، حکومت‌های غیر شیعی چنان خشونت و ظلمی نسبت به شیعیان اعمال می‌کردند که آنان و بزرگان‌شان، جهت حفظ جان و مال و ناموس خود، مجبور به تقیّه می‌شدند. علمای غیر شیعه فتوا می‌دادند کشتن رافضیان (همان شیعیان) اجر بهشت دارد! در قزوین به دستور عالم متعصب خشنی به نام رضی‌الدین احمد ابن اسماعیل (متوفای ۵۹۰ ه. ق) داغ آهنی که روی آن اسامی خلفای اول و دوم کنده شده بود درست کرده و با آن پیشانی بزرگان و علمای شیعی آنجا را داغ می‌کردند. داغ شده‌ها، بعد از تحمل این شکنجه و حشیانه، تا آخر عمر به ناچار عمامه‌ها و کلاه‌هایشان را به طرف پیشانی پایین می‌کشیدند تا اثر داغ دیده نشود! خدا می‌داند چند ده نفر یا چند صد نفر از بزرگان و عالمان شیعی در این حادثه شوم داغ شدند؟ شدت خشونت باعث شده بود مشایخ صوفیه نیز از راه تقیّه خود را شافعی مذهب معرفی کنند؛ اما آنان در خلوت، اصل مذهبشان را که ولایت امام علی (ع) بود به نزدیکان و اشخاص مورد اعتماد ابراز می‌داشتند.

در اوج خفقان، حتی امامان شیعه نیز مجبور به تقیّه شده خود را معرفی نمی‌کردند مگر به اشخاص نزدیک و مورد اعتماد. منصور عباسی (خلافت ۱۳۶-۱۵۸ ه. ق) به

۶۵. زکریا ابن محمود قزوینی. آثار البلاد و اخبار العباد. متن عربی، ص ۴۰۲، به نقل از: علی اصغر فقیهی. آل‌بویه. تهران، صبا، ۱۳۶۵. ص ۴۵۵. کتاب زکریای قزوینی به توسط عبدالرحمن شرفکندی ترجمه شده است (تهران، اندیشه جوان، ۱۳۶۶). اما مترجم اقدام رضی‌الدین احمد ابن اسماعیل را به قدری سیاه، سنگین، غیر قابل دفاع و نقل یافته که فراز مذکور را در ترجمه خود نیاورده است! آیا ننگ با رنگ - سانسور - پاک می‌شود؟ چگونه شیعیان تقیّه نمی‌کردند در صورتی که علمای بزرگ عامه آنان را با انواع تهمت و اکاذیب مورد هجوم و حمله قرار می‌دادند و حاکمان وقت به فتوای همان علما تشنه خون شیعیان بودند؟ ابن عبد ربّه مالکی مذهب (متوفای ۳۲۸ ه. ق) در کتابش عقد الفرید شیعیان را یهود امت اسلام معرفی کرده و نوشته: شیعیان اسلام را دشمن می‌دارند، با جبرئیل دشمنی کرده می‌گویند خیانت کرده وحی را به عوض علی [ع] به پیامبر [ص] آورد [!؟]، شیعیان خون تمام مسلمانان را حلال می‌دانند. [!] ابن حزم اندلسی (متوفای ۴۵۶ ه. ق) در کتابش الفصل فی الملل و النحل تهمت‌های عجیبی به شیعیان زده می‌نویسد: شیعیان مسلمان نیستند بلکه کفار و دروغ‌گویانی هستند که سرچشمه از یهود و نصاری گرفته‌اند. ابن تیمیّه حنبلی مذهب (متوفای ۷۳۸ ه. ق)، که هم‌عصر علامه حلّی (سلطان محمد خدابنده اولجایتو با ارشاد وی تشیع را پذیرفت) بود، در کتابش منهاج السنّه می‌نویسد: شیعیان نماز جمعه و جماعت برپا نمی‌کنند، به زیارت بیت‌الله نمی‌روند بلکه حج آنان زیارت قبور می‌باشد که ثواب آن را از حج خانه خدا بالاتر می‌دانند، شیعیان سگ‌هایشان را نام ابوبکر و عمر می‌نامند و پیوسته آنان را لعن می‌کنند؛ یعنی ابوبکر و عمر را لعن کرده‌اند. [!؟] هر سه کتاب به نقل از: سلطان‌الواعظین شیرازی، همان، صص ۳۳۲-۳۴۶. شهاب‌الدین تواریحی شافعی مذهب در کتابش موسوم به بعض فضائح الروافض، ۶۷ تهمت عجیب و خطرناک نسبت به شیعیان برمی‌شمرد و عبدالجلیل قزوینی در کتاب بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض. تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸. صص ۵۵۰-۶۵۰ به آنها پاسخ قاطعی داده است.

حاکم مدینه دستور داد تحقیق کند شیعیان بعد از شهادت امام صادق(ع) به امامت چه کسی قائل می‌شوند؛ او را گرفته گردن بزند!^{۶۶} حتی دستور داد اگر امام به شخص معینی وصیت نموده او را گرفته گردنش را قطع کنند!^{۶۷} فردی از شیعیان، محرمانه به خدمت امام موسی کاظم(ع) رسید تا بپرسد پس از شهادت پدر بزرگوارشان امر امامت بر عهده کیست؟ امام خود را معرفی کرده به آن شخص دستور دادند تا مطلب را فاش نکند وگرنه نتیجه‌اش سر بریدن است و به گلوی خود اشاره فرمود! امام اضافه نمودند به شیعیانی که رشد و استقامتشان را دریابد به شرط کتمان، امامت ایشان را اطلاع دهد.^{۶۸}

کسروی بعد از ذکر این نوشته ابن بزّاز: «مذهب شیخ صفی‌الدین مذهب جعفری(ع) بود اما او به خاطر تقیّه مذهب واقعی خود را به کسی غیر از مریدان نزدیک بیان نمی‌داشت»، می‌نویسد:

ابن بزّاز می‌گوید زمان شیخ صفی‌الدین تقیّه می‌بوده و شیخ نمی‌توانست جعفری بودن خود را آشکار گرداند. پس این بزّاز که نزدیک به همان زمان شیخ می‌بود چگونه توانست این جمله‌ها را با این آشکاری نویسد؟^{۶۹}

وی با این سؤال عجیب و نامربوط، کوشیده است تا بگوید چون ابن بزّاز توانسته جعفری بودن شیخ را در کتابش بنویسد، پس زمان شیخ لزومی به تقیّه نبود و اگر شیخ مذهب شیعی داشت آشکارا ابراز می‌کرد. در نقد نظر کسروی، علاوه بر یادآوری مطالب گفته شده در مورد ضرورت تقیّه به توسط مشایخ صوفیّه شیعی و مریدانشان، می‌افزاییم: در هیچ منبعی نیامده که نوشته خصوصی ابن بزّاز راجع به اصل مذهب شیخ صفی‌الدین در معرض دید و قرائت عمومی قرار گرفته باشد؛ یعنی ابن بزّاز نیز مانند هر فرد دیگری می‌توانست واقعیت‌های هر چند تلخ دوره خود را در کتاب خصوصی‌اش بنویسد و به کسی هم نشان ندهد. اگر هم نوشته ابن بزّاز را دیگران مطالعه یا برای افرادی قرائت می‌کردند، به یقین آنان افراد خودی و از حلقه مریدان طریقت صوفیانه صوفوی بوده‌اند.

رونویسی مکرر از کتاب ابن بزّاز - صفوةالصفاء - بعد از حاکمیت سلسله صوفیّه صورت گرفته است و در این زمان نیازی به رعایت تقیّه نبود و شیعیان به راحتی می‌توانستند واقعیت‌هایی را که قبلاً مجبور به کتمان آنها بودند آشکار کنند.

۶۶. یعقوب ابن اسماعیل کلینی. اصول کافی. ترجمه سید جواد مصطفوی. تهران، نشر فرهنگ اهل البیت، بی‌تا.

ج ۲، ص ۸۶. همان، ص ۱۶۱.

۶۷. همان، ص ۱۶۱.

۶۸. همان، صص ۱۶۲-۱۶۳.

۶۹. کسروی، شیخ صفی و تبارش، همان، صص ۲۳-۲۴.

از میان نسخه‌های نه‌گانه صفوةالصفاء، که قبلاً معرفی شده‌اند، فقط یک مورد - نسخه کتابخانه ایا صوفیه ترکیه، تحریر به تاریخ ۸۹۶ ه.ق - قبل از حاکمیت دولت صفوی استنساخ شده و تاریخ رونویسی بقیه نسخه‌ها بعد از حاکمیت دولت مذکور است؛ یعنی رونویسی و استنساخ مکرر از نوشته ابن بزّاز که در آن آشکارا مذهب واقعی شیخ صفی معرفی شده بعد از رفع ضرورت تقیّه صورت گرفت. بنابراین، تلاش کسروی جهت القای این شبهه که در زمان شیخ صفی نیازی به تقیّه نبود، کاملاً مردود است.

سروده‌های شیخ صفی الدین

در کتاب سلسله‌النسب صفویه دوبیتی‌هایی از شیخ صفی‌الدین به زبان آذری (زبانی که در اکثر مناطق آذربایجان، احتمالاً تا قرن هفتم هجری، قابل تکلم و فهم بود) با ترکی امروزی آذربایجان اشتباه نشود!) نقل شده است. آذری بودن و سروده شدن آنها به توسط شیخ صفی مورد پذیرش کسروی است.^{۷۰} در یکی از دوبیتها چنین می‌خوانیم:

بشتو بر آمریم حاجت روابور دلم زنده بنام مصطفی بور
اهرا دواربور بوردام بوپارسر هر دو دستم به دامن مرتضی بور

نویسنده کتاب سلسله‌النسب صفویه شیخ حسین پیرزاده زاهدی دوبیتی را، بعد از نقل آن، چنین معنی کرده است:

چون به درگاه تو [خطاب به شیخ زاهد است] که استاد کاملی ملتجی شدم و پناه آوردم، کل حاجتهای من روا شد و از یمن توجه تو دلم زنده به نام حضرت مصطفی شد. فردا که روز محشر است از من که سؤال اعمال کنند، دست التجای من به دامن حضرت علی مرتضی علیه‌التحیة و الثنا و آل مجتبابی او باشد.^{۷۱}

با این صراحتی که شیخ صفی بیان می‌دارد: «در روز قیامت با دو دستم به دامن علی مرتضی پناه خواهم آورد»، آیا می‌توان وی را غیرشیعه دانست؟

از شیخ صفی در کتاب یاد شده ۳۱ بیت شعر فارسی نیز نقل شده است.^{۷۲} در این اشعار هیچ بیتی که اشاره به سنی بودن وی نماید یا ادای احترامی به شیخین و عثمان باشد دیده نمی‌شود! در مقابل، شیخ در رباعی جذابی بسیار هوشمندانه چنین به تشیع خود اشاره می‌نماید:

صاحب کرمی که صد خطا می‌بخشد خوش باش صفی که جرم ما می‌بخشد

۷۰. کسروی، آذری یا زبان باستانی آذربایجان، همان، ص ۴۱. ۷۱. سلسله‌النسب صفویه، همان، ص ۳۱.

۷۲. همان، صص ۳۳-۳۵.

آن را که جوی مهر علی در دل اوست هرچند گنه کند خدا می‌بخشد^{۷۳}
کسروی از سروده شدن این رباعی توسط شیخ صفی اظهار شگفتی کرده تلویحاً
انتساب آن را به وی دروغ می‌شمارد!^{۷۴}

شیخ شیعی و مریدان سنی

کسروی بعد از نقل نوشته حمدالله مستوفی در مورد مذهب اکثر مردم اردبیل و اینکه
مرید شیخ صفی‌الدین بوده‌اند، می‌نویسد: «پیداست که اگر شیخ سنی شافعی نبودی،
مستوفی آن را به آشکار آوردی. گذشته از آنکه پیر شیعی و پیروان سنی در خور باور
کردن نیست.»^{۷۵}

این ادعا نیز مانند سایر ادعاهای کسروی بر مستندات تاریخی متکی نیست و وی با
ادعای مذکور کم‌اطلاعی خود را از تاریخ نشان داده است؛ زیرا: ۱. همان‌طور که در قبل
گفته شد، مستوفی به اردبیل نرفته و تحقیق میدانی نکرده است؛ ۲. شیعیان و مشایخ
صوفیه شیعی مجبور بودند خود را شافعی نشان دهند؛ ۳. غیر از پیروی جمع زیادی از
اهل سنت اردبیل از شیخ صفی‌الدین، نمونه دومی نیز از پیروی مردم سنی مذهب از
شیخ شیعی و به سیادت مشهور، در تاریخ آذربایجان دیده می‌شود. قاضی سید نورالله
شوشتری (قاضی لاهور - که چون تقیه نمی‌کرد و حقایق شیعی را می‌نوشت و می‌گفت،
به دستور جهانگیر امپراتور مغول هند زیر ضربات شلاقی که نوک آهنی داشت، در سال
۱۰۱۹ ه.ق به شهادت رسید!) در کتاب مشهور خود «مجالس المؤمنین»، بعد از ذکر شیعه
شدن جمع زیادی از مردم تبریز در نتیجه تبلیغات و فعالیتهای سید حیدر تونی - ذکر او
در قبل گذشت -، می‌نویسد: «جمعی دیگر از اهل تبریز، که خود را مرید سید نعمت‌الله
قدس‌الله روحه می‌دانند، به گمان آنکه سید مذهب شافعی داشته، سنی شافعی
بوده‌اند.»^{۷۶}

بنابراین، می‌توان به جرئت گفت که جمعی از مریدان شیخ صفی‌الدین در اردبیل «به
گمان آنکه شیخ مذهب شافعی داشته سنی شافعی بوده‌اند.»! در نتیجه:
الف - گمان جمعی از مردم تبریز راجع به سنی مذهب بودن سید نعمت‌الله مؤید
تسنن وی نیست.

۷۳. همان، ص ۳۵. ۷۴. کسروی، شیخ صفی و تبارش، همان، ص ۸۳.

۷۵. همان، ص ۸۰.

۷۶. قاضی نورالله شوشتری. مجالس المؤمنین. تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۴. ج ۱، ص ۸۲.

ب- این امر را می‌توان در مورد مردم اردبیل و شیخ صفی نیز صادق دانست.
پ- در تاریخ ایران پیروی جمعی از اهل سنت از شیخ شیعی و سید، دارای سابقه
است.

تا اینجا محور بحث مقاله دربارهٔ مذهب شیخ صفی‌الدین اردبیلی متمرکز بود؛ اکنون
بحث خود را در خصوص سیادت شیخ پی می‌گیریم.

بررسی نوشته‌های کتاب عمده‌الطالب فی انساب آل ابی طالب

از دلایلی که مخالفان سیادت شیخ صفی‌الدین اردبیلی - و از همه جلوتر احمد
کسروی -^{۷۷} برمی‌شمارند، عدم ذکر نام شیخ صفی در کتاب عمده‌الطالب فی انساب آل ابی
طالب تألیف سید جمال‌الدین احمد ابن علی ابن حسین ابن علی ابن مهنا ابن عنبه
داوودی حسنی معروف به ابن عنبه است که در اوایل قرن نهم هجری در زمینه معرفی
فرزندان ابی طالب مخصوصاً آل علی(ع) نوشته شده است.

ابن عنبه، نسب‌شناس و مورخ نامدار، از سادات حسنی (تولد ۷۴۸ هـ ق در حله
عراق، وفات ۸۲۸ در کرمان) سفرهای بسیاری به ایران و خراسان بزرگ کرد و در سال
۷۷۶ هـ ق به سمرقند رفت و با امیر تیمور گورکان (حکومت ۷۷۱-۸۰۷ هـ ق) دیدار نمود.
سفرهای او، علاوه بر سیاحت و زیارت، حتماً به قصد گردآوری اخبار انساب طالبین و
تحقیق و تکمیل مطالعات نسب‌شناختی هم بوده است. از آثار او این کتابها را می‌توان
برشمرد: عمده‌الطالب فی انساب آل ابی طالب، الفصول الفخریه فی الاصول البریه (ترجمه
مختصر عمده‌الطالب)، التحفة الجلائیة فی انساب الطالییة (به فارسی در نسب‌شناسی سادات
است)، بحرالانساب فی نسب بنی‌هاشم، تاریخ کبیر (ثبت رویدادهای تاریخی به گونه سالشمار
تا سال ۷۰۰ هـ ق).^{۷۸}

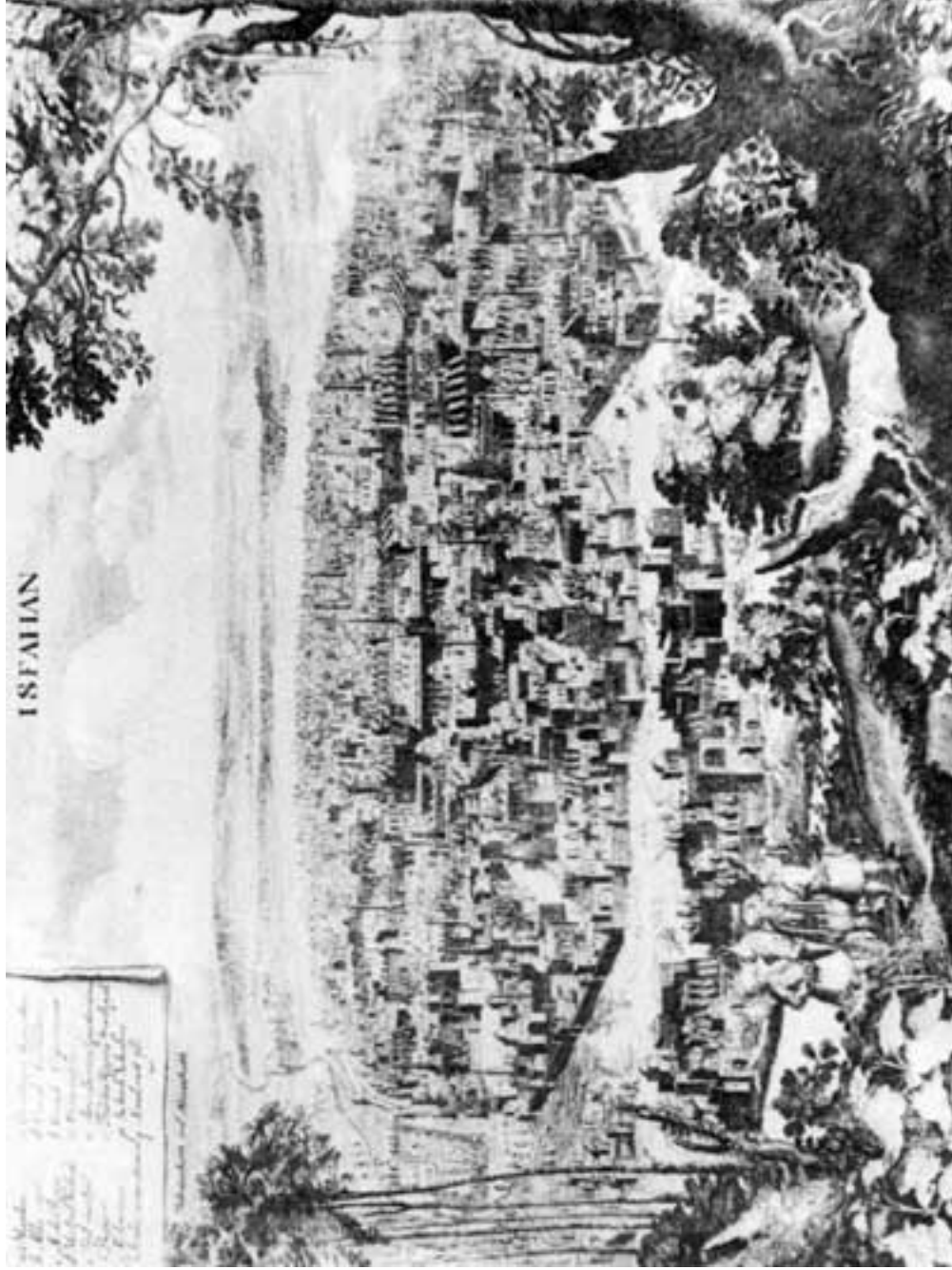
ابن عنبه در کتاب عمده‌الطالب، طی ۳۸ صفحه، به معرفی فرزندان و اعقاب امام
موسی کاظم(ع) پرداخته است.^{۷۹} وی می‌نویسد:
امام موسی کاظم(ع) شصت فرزند داشت که ۳۷ دختر^{۸۰} و ۲۳ پسر بودند. پنج تن از

۷۷. کسروی، شیخ صفی و تبارش، همان، ص ۶۴.

۷۸. دایرة المعارف تشیع، ج ۱، صص ۳۵۲-۳۵۳. جهت اطلاعات بیشتر به همین منبع مراجعه شود.

۷۹. ابن عنبه. عمده‌الطالب فی انساب آل ابی طالب. تصحیح محمدحسن آل طالقانی. نجف، المطبعة الحیدریه،
۱۳۸۰ هـ. ق.

۸۰. دخترهای امام عبارت بودند از: ام عبدالله، قسیمه، لبابه، ام جعفر، امامه، کلثوم، محموده، زینب، رقیه، آمنه،
فاطمه و... مصحح کتاب عمده‌الطالب، همه اسامی دخترهای امام را در پاورقی صص ۱۹۶-۱۹۷ آورده است.



اصفهان (دوره صفوی) [۵۷۵-۱۲۴ ط]

پسرانش عقب [نسل] نداشتند که عبارت بودند از: عبدالرحمن، عقیل، قاسم، یحیی و داوود.

سه تن از پسران امام فقط دختر داشتند: سلیمان، فضل و احمد.
ده تن از پسران امام حتماً عقب داشتند: علی [امام رضا(ع)]، ابراهیم اصغر، عباس، اسماعیل، محمد، اسحاق، حمزه، عبدالله، عبیدالله و جعفر.^{۸۱}

وی سپس به معرفی فرزندان و فرزندزادگان امام می‌پردازد. توالی معرفی مذکور چنین است: علی‌الرضا(ع)، ابراهیم، حسین، محمد، جعفر، زید، عبدالله، عبیدالله، حمزه، عباس، هارون و حسن. (یازده تن)

بر طبق نوشته سلسله‌النسب صفویه، نسب شیخ صفی‌الدین بدین قرار به امام موسی کاظم(ع) می‌رسد: ابوالفتح اسحاق (شیخ صفی) ابن شیخ امین‌الدین جبرئیل ابن قطب‌الدین ابن صالح ابن محمد الحافظ ابن عوض ابن فیروزشاه زرین کلاه ابن محمد ابن شرفشاه ابن محمد ابن حسن ابن سید محمد ابن ابراهیم ابن سید جعفر ابن سید محمد ابن سید اسماعیل ابن سید محمد ابن سید احمد اعرابی ابن سید قاسم ابن سید ابوالقاسم حمزه ابن موسی‌الکاظم(ع).^{۸۲} پس شیخ صفی از فرزندزادگان حمزه پسر امام کاظم(ع) است. (با بیست واسطه به امام می‌رسد)

کسروی، بعد از اشاره به اینکه اسم شیخ صفی در کتاب ابن عنبه نیامده می‌نویسد: «وی نامی از خاندان صفوی در کتاب خود نمی‌برد با آنکه همه خانواده‌های بنام را از نژاد حمزه پسر موسی [کاظم(ع)] برشمرده است.»^{۸۳} تلاش کسروی در این فراز، القای این شبهه است که ابن عنبه به صورت مفصل و دقیق همه خانواده‌های بنام از نژاد حمزه پسر امام موسی کاظم(ع) را معرفی کرده است و چون نامی از شیخ صفی و فرزندان او نبرده پس شیخ سید نبوده است! اما دقت در متن نوشته ابن عنبه مدعای کسروی را ثابت نمی‌کند. کل نوشته ابن عنبه در مورد حمزه و فرزندان او چنین است:

حمزه پسر امام موسی کاظم(ع) دارای کنیه ابوالقاسم و کوفی بود. اعقاب او در بلاد عجم [ایران] از دو پسرش قاسم و حمزه بسیار هستند. علی ابن حمزه از فرزندان اوست که در شیراز بیرون دروازه اصطخر مدفون است. [یا احمد ابن موسی کاظم(ع)، شاهچراغ، اشتباه نشود] اما حمزه ابن حمزه پسر امام کاظم(ع)، که مادرش ام ولد بود، به خراسان رفت و اعقاب کمی داشت که برخی در بلخ می‌زیستند و

۸۱. ابن عنبه، همان، صص ۱۹۶-۱۹۷.

۸۲. سلسله‌النسب صفویه، همان، صص ۱۰-۱۱.

۸۳. کسروی، شیخ صفی و تبارش، همان، ص ۶۴.

اعقاب او از فرزندش علی ابن حمزة ابن حمزة ابن موسی کاظم(ع) هستند و از آنها سید علی ابن حمزة ابن حمزة ابن علی ابن حمزه ابن علی ابن حمزة ابن حمزة ابن امام موسی کاظم(ع) است.

اما قاسم پسر حمزه معروف به اعرابی و مادرش ام ولد بود و برای او فرزندان است که عبارت‌اند از: محمد، علی و احمد. ابوجعفر محمد ابن موسی ابن محمد ابن قاسم ابن حمزة ابن موسی کاظم(ع)، خادم ملوک آل ساسان [سامان، سامانیان اشتباه رونویسی یا چاپی است] بود و نامه‌ها و مطالب آنها و وزیرانشان را می‌نوشت و شاعر نیز بود. و از آنهاست احمد المجذور [مجدور: سزاوار، لایق] ابن محمد ابن قاسم ابن حمزة ابن امام موسی کاظم(ع) که برایش اولادی است از جمله: اسماعیل و محمد المجذور که نقبا^{۸۴} و سادات طوس از فرزندان او بودند و از آنها ابوجعفر محمد ابن موسی ابن احمد المجذور نقیب طبس است.

از فرزندان محمد ابن قاسم ابن حمزة ابن کاظم(ع)، احمد ابن زید ملقب به سیاه پسر جعفر ابن عباس ابن محمد ابن قاسم ابن حمزه ابن کاظم(ع) مقیم بغداد بود و برای او اولادی متولد شد. همچنین از فرزندان اوست صدرالدین حمزه [ممازاده سید حمزه، مدفن وی در تبریز معروف است] دفتردار سلطان اولجایتو [ایلخان مغول] که همان حمزة ابن حسن ابن محمد ابن حمزة امیرکا ابن علی ابن محمد ابن علی ابن محمد ابن محمد ابن علی ابن حسین ابن علی ابن حسین ابن محمد ابن عبدالله ابن محمد مذکور است.^{۸۵}

بعد از فراز مذکور، ابن عنبه به معرفی سایر پسران امام موسی کاظم(ع) می‌پردازد.^{۸۶} همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، اطلاعاتی که ابن عنبه ارائه داده کوتاه است، به خصوص راجع به فرزندان احمد ابن قاسم ابن حمزه پسر امام موسی کاظم(ع) چیزی گفته نشده است. نسب شیخ صفی‌الدین هم به همین احمد و از طریق او به امام موسی کاظم(ع) می‌رسد. سکوت ابن عنبه راجع به فرزندان و فرزندزادگان احمد هرگز نمی‌تواند مؤید نبود اولاد برای او تا شیخ صفی باشد. ابن عنبه نیز مدعی نشده که احمد بلاعقب بوده است!

از طرف دیگر، ابن عنبه گاه اعقاب امام را در مورد سید علی ابن حمزة ابن حمزة ابن علی... تا هشت نسل و در مورد سید حمزه (دفتردار سلطان اولجایتو) تا شانزده نسل

۸۴. نقیب، جمع آن نقبا: اشخاصی که وظیفه‌شان شناخت افراد خاندانهای مهم بود. در واقع آنان رابط حکومت با افراد این خاندانها بودند. پس هر نقیبی نشابه (نسب‌شناس) هم محسوب می‌شد.

۸۵. ابن عنبه، همان، صص ۲۲۸-۲۲۹. ۸۶. همان، ص ۲۲۹ به بعد.

برمی‌شمارد و این طولانی‌ترین انسابی است که در مورد فرزندان امام موسی کاظم(ع) در کتاب عمدة الطالب می‌یابیم. شایان دقت است که نسب شیخ صفی با بیست واسطه به امام می‌رسد؛ یعنی اگر ابن عنبه می‌توانست تا شانزده نسل امام را معرفی کند، اولاً این امر شامل همه فرزندان و فرزندزادگان امام نمی‌شد و ثانیاً این شمارش بیشتر از شانزده نسل را در بر نمی‌گرفت. بنابراین، سکوت ابن عنبه راجع به اولاد احمد ابن قاسم ابن حمزه به هیچ وجه دلیل موجهی برای انکار سیادت شیخ صفی الدین نیست. مگر یک نفر در دنیای متعصب آن زمان، که بسیاری از اولاد ائمه شیعه جهت در امان ماندن از تعقیب‌های حکام ظالم و خونریز مدعی پیروی از مذهب تسنن مجبور به مهاجرت به اقصی نقاط ممالک اسلامی - تا بلخ، دورترین نقطه دنیای اسلام - می‌شدند، تا چه اندازه توان و امکان کسب اطلاعات و اخبار انساب را داشت؟!

انبوه امامزادگان شهید مدفون در جای جای ایران حاکی از نبود امنیت جانی برای آن بزرگواران است. حاکمان جور، از قبیل منصور عباسی، آل علی(ع) را به عنوان شکار تعقیب می‌کردند و بعد از دستگیری و شهادت، سرشان را بریده به دیوار می‌زدند و نوشته‌هایی که در آنها نسبشان تا به علی(ع) ثبت شده بود را از گوشه‌هایشان می‌آویختند. منصور موزه‌ای از این سرها ترتیب داد و برای جانشینش به ارث گذاشت!^{۸۷} با این تعقیب و گریزها و شهادتها، آیا همه فرزندان ائمه خود را می‌شناسانیدند؟ سیادتشان را اعلام می‌کردند؟ علاوه بر امامزاده‌ها، شیعیان تحت چنان فشاری بودند که مجبور به تقیه شده خود را شافعی معرفی می‌نمودند.

مورد جالب دیگر در نسب‌نامه شیخ صفی الدین، برخورد به دو نام با لقب «شاه» است: فیروزشاه جد ششم و شرفشاه جد هشتم. به نوشته مرحوم دهخدا: «شاه لقب عامی بود که درویشان و صوفیان به مراد، مرشد، شیخ و پیرشان، که نسبت [نسب] به سیادت می‌رسانیدند، می‌دادند. از این لقب، بی‌شک، معنی سروری، برتری و ممتاز بودن نیز استفاده می‌شد مانند شاه نعمت‌الله ولی و شاه قاسم انوار».^{۸۸} کسروی نیز معتقد است که «قبل از شیخ صفی، سادات صوفی و غیرصوفی را با القابی چون سید، امیر و شاه می‌خواندند».^{۸۹} آیا فیروزشاه و شرفشاه از اجداد شیخ صفی علاوه بر اشتهاار به سیادت، پیر و مرشد صوفی نیز نبودند؟

۸۷. تقی‌الدین احمد ابن علی مقریزی. النزاع والتخاصم. ترجمه سید جعفر غضبان. بی‌جا، مرتضوی، بی‌تا. ص ۱۵۱.

۸۸. لغتنامه دهخدا، ذیل شاه.

۸۹. کسروی، شیخ صفی و تبارش، همان، ص ۵۴.



[۵۷۱-ع۲]

بررسی رابطه لقب شیخ با سیادت

از مستندات اصلی مخالفان سیادت شیخ صفی‌الدین اردبیلی، باز به تبعیت از کسروی، عدم اشتهار شیخ صفی به لقب سید است. کسروی در این مورد می‌نویسد: شیخ صفی را، چه در زمان خود و چه پس از آن، چه در زبانها و چه در نوشته‌ها، جز با لقب شیخ نخوانده‌اند. لقب سید برای شیخ و پسرش صدرالدین دیده نشده است. این دلیلی است که شیخ و چند تن از جانشینانش در زمان خودشان به سیدی شناخته نمی‌بودند؛ زیرا هنوز پیش از زمان شیخ، این شیوه در ایران می‌بود که سیدان را، چه از صوفیان و چه از دیگران، جز با لقب سید یا امیر یا شاه نخوانند.^{۹۰}

متأسفانه کسروی همه جا به دنبال دلایل نفی سیادت شیخ صفی و فرزندانش رفته و اصرار ورزیده تا نسب‌نامه این خاندان را مجعول نشان دهد. شاید اگر اندیشه‌ای غیر از این داشت، در اثبات سیادت خاندان شیخ صفی اثری قوی‌تر باقی می‌گذاشت و با دلایلی بیشتر سیادت آنان را ثابت می‌کرد. به هر حال، در فراز مذکور نیز کسروی بی‌اطلاعی خود را از تاریخ نشان داده است. اصل ادعای وی این است که چون شیخ، سید خوانده نشده پس سید نبود! این ادعای کسروی با سه دلیل اساسی رد می‌شود:

الف - در کتاب عمدة الطالب، در شرح حال اولاد امام علی(ع)، به نامهای متعددی از بزرگان و معاریف برمی‌خوریم که در عین سیادت به لقب شیخ (و نه سید) معروف بودند. اسامی تعدادی از این بزرگواران از این قرار است:

شیخ ابی‌الحسن علی ابن محمد عمری معروف به شیخ عمری؛^{۹۱}

شیخ نقیب تاج‌الدین محمد ابن معیه حسنی؛^{۹۲}

شیخ شمس‌الدین فخار ابن معد ابن فخار موسوی، نسابه و فقیه بزرگ متوفای ۴۳۰هـ؛^{۹۳}

نسابه شیخ جلال‌الدین عبدالحمید ابن شیخ شمس‌الدین ابن فخار ابن معد ابن فخار موسوی.^{۹۴} (فرزند نفر قبل)؛

شیخ علم‌الدین مرتضی علی ابن شیخ جلال‌الدین عبدالحمید ابن...^{۹۵} (فرزند نفر قبل)؛

۹۰. همان، ص ۵۴. کسروی سپس نام ده تن از صوفیان را که لقب سید داشتند ذکر می‌کند مانند: سید جمال‌الدین تبریزی، سید محمد مشعشع، امیرقاسم و...

۹۱. ابن عنبه، همان، صص ۲۰۲ و ۲۶۹.

۹۲. همان، صص ۲۰۶ و ۲۱۶. ۹۳. همان، صص ۲۱۶ و ۲۰۶. ۹۴. همان، صص ۲۱۶ و ۲۲۹. ۹۵. همان، صص ۲۰۶ و ۲۱۶.

شیخ ابواحمد ابن محمد ابن ابراهیم ابن احمد الاکبر ابن ابی سبحة ابن ابراهیم
الاصغر ابن کاظم(ع)؛^{۹۶}

شیخ جلیل احمد رفاعی، فقیه شافعی [این بار نیز شافعی!] متوفای ۵۷۸هـ که از
بزرگان مشایخ طریقت و از ارباب کرامات بوده و بعضی نسابه‌ها وی را سید
شناخته‌اند؛^{۹۷}

شیخ عبدالحمید ابن نقی ابن اسامه حسینی؛^{۹۸}
شیخ نسابه و نویسنده جمال‌الدین احمد ابن محمد ابن مهنا ابن حسن ابن محمد
صاحب کتاب وزیرالوزراء؛^{۹۹}

شیخ جلال‌الدین ابن عبدالحمید ابن تقی؛^{۱۰۰}

شیخ رضی‌الدین حسین ابن قتاده مدنی حسنی؛^{۱۰۱}

شیخ نسابه رضی‌الدین حسن ابن قتاده حسنی؛^{۱۰۲}

شیخ فخرالدین ابن اعرج حسینی؛^{۱۰۳}

شیخ حافظ علی ابن محمد ابن زید موسوی؛^{۱۰۴}

شیخ نسابه قریش ابن سبیع ابن مهنا.^{۱۰۵}

ب - کاربرد توأم دو لقب شیخ و سید برای جمعی از بزرگان و مشایخ صوفیه، چند
قرن قبل از روی کار آمدن صفویان، در نظم فارسی دیده می‌شود. این کاربرد را در دیوان
ناصر بخارایی می‌بینیم.

ناصر بخارایی، شاعر ایرانی متولد بخارا (متوفای ۷۷۳هـ) دوره جوانی را در فرارود
(ماوراءالنهر) گذرانید و از مشایخ آنجا کسب دانش نمود؛ سپس به سیر و سیاحت
پرداخت. در بغداد به دربار سلطان اویس پسر شیخ حسن ایلکانی (حکومت
۷۵۷-۷۷۶هـ) راه یافت و مورد توجه آن پادشاه ادب دوست قرار گرفت. ناصر، پس از
مدتی که در بغداد و تبریز خدمت سلطان اویس کرد، از ملازمت وی دست کشید و به
سیر و سلوک پرداخت و در سلک درویشان درآمد. غزل و قصیده را به سبک شعرای
عراق می‌سرود. موضوع قصیده‌هایش بیشتر وصف خداوند، رسول اکرم(ع) و پند و
اندرز است.^{۱۰۶}

۹۶. همان، ص ۲۱۳. ۹۷. همان، ص ۲۱۴. ۹۸. همان، ص ۲۲۴.

۹۹. همان، ص ۲۶۰. ۱۰۰. همان، ص ۲۴۴. ۱۰۱. همان، ص ۲۴۶.

۱۰۲. همان، صص ۲۵۰ و ۲۶۳. ۱۰۳. همان، ص ۲۵۹.

۱۰۴. همان، ص ۲۶۵. ۱۰۵. همان، ص ۲۶۶.

۱۰۶. حسن انوشه. دانشنامه ادب فارسی. تهران، دانشنامه، ۱۳۷۵. ج ۱، ص ۱۶۶. دیوان ناصر بخارایی در سال ۱۳۵۳

در دیوان ناصر بخارایی قصیده‌ای دیده می‌شود که ظاهراً بین سالهای ۷۴۰ تا ۷۷۰ در تمجید و مدح یکی از بزرگان صوفی که قطب و مرشد ابنای زمان خود بود و نامش معلوم نیست، سروده شده است. شاعر وی را شیخ دور (دوره)، قطب روی زمین و مرشد زمان می‌خواند و می‌گوید:

ز شیخ دور طلب کن طریق رشد و ثبات
که قطب زمین است و مرشد ز من
سپس، با آنکه او را شیخ می‌خواند، با این حال، به سیادت او نیز تصریح می‌کند و او را «یگانه سید سادات و فخر آل رسول»، «نهاد آل نبی» و از «آل مصطفی» می‌داند و در مدحش چنین می‌سراید:

یگانه سید سادات فخر آل رسول
که در میان امم مستشار و مؤتمن است
به علم و جود و سخاوت به مردی و [به] هنر
به روز معرکه نایب مناب بوالحسن است
صفای آینه دارد ولی نمدپوش است
کزین لباس به آینه نور مقترن است
نمود بر قد او صورت نمد زیبا
کز آن به هر سر موئیش سیرت حسن است
ریاض منقبت آل مصطفی چمنی است
که صد هزار ثناخوان چو من در آن چمن است
زمانه همچو مغیلان گهست غولان را

نهاد آل نبی ارغوان و یاسمن است^{۱۰۷}
از این ابیات چنین برمی‌آید که اقطاب، مرشدان و پیران طریقتی که سید بودند هم لقب شیخ می‌گرفتند نه آنکه هر شیخ غیر سید را با عنوان شیخ خطاب کنند! در فرهنگها و کتابهای لغت نیز معانی «شیخ» چنین است: عابد، زاهد، محدث، استاد، کثیرالعلم، پیر، رهبر، صاحب رأی صائب، مرشد، خواجه و...^{۱۰۸} ولی در هیچ مورد نظر کسروی تأیید نشده تا این قول را بپذیریم و معتقد شویم که «شیخ» یعنی کسی که «سید» نباشد.

پ - همچنین در دیوان ناصر بخارایی قصیده‌ای در مدح شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی‌الدین دیده می‌شود که در آن به سیادت وی تصریح شده است. بخارایی معاصر

→ در تهران به کوشش دکتر مهدی درخشان چاپ شده است.

۱۰۷. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۴، س ۲۱، زمستان ۱۳۵۳، صص ۱۵۹-۱۶۰. مقاله پیرامون کلمه شیخ و سید، دکتر مهدی درخشان.
۱۰۸. لغتنامه دهخدا، ذیل شیخ.

شیخ صدرالدین بوده و در قصیده مذکور (که حدود سالهای ۷۵۰هـ.ق، یعنی یک قرن و نیم پیش از ظهور سلسله صفوی و در روز میلاد پیامبر اسلام سروده شده) می‌گوید:

می‌رود قافله عمر رفیقا به شتاب روز مولود رسول است خدا را دریاب
شاعر پس از سرودن بیتهایی، چنین به مدح شیخ صدرالدین می‌پردازد:

خلف حضرت او خواجه هفت اقلیم است
آنکه سرحد جهان راست حریمش محراب
خواجه صدرالدین، سلطان طریقت که به شرح
کشف اسرار حقیقت کند از راه صواب
تا آنجا که از غیاب به خطاب التفات کرده گوید:

ای کریمی که کف کافیت از خوان کرم پیل با پشه همی بخشد و عنقا به ذباب
هادی ملت اسلامی و از دار سلام می‌رسد ذات تو را سلمک الله خطاب
فایض از نور رسول است به سوی امت طبع فیاض تو در گوهر بحرالانساب^{۱۰۹}
غرض از ذکر این مطلب، نقل بیت اخیر است که سیادت شیخ صدرالدین را، به
خلاف نظر کسروی که مدعی است: «لقب سید برای شیخ و پسرش صدرالدین دیده
نشده»، به صراحت می‌رساند. در اواسط قرن هشتم هجری، شیخ صدرالدین اردبیلی
سید و از خاندان رسول اکرم (ص) شناخته می‌شد که شاعری چون بخارایی او را بدین
گونه با احترام و عزت مدح نموده است.

پیشینه تاریخی سیادت صفویان

در مورد پیشینه سیادت صفویان، مورخان دانشگاه کیمبریج می‌نویسند: «در
قدیمی‌ترین نسخه کتاب صفوة الصفا، که نمی‌تواند از افزودنیهای دوره حاکمیت صفوی
باشد، می‌یابیم که شیخ صفی‌الدین گفته است در نسب ما سیادت است.»^{۱۱۰}

در مورد شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی‌الدین نیز گفتیم که ناصر بخارایی به سیادت
وی تصریح نموده است. اسنادی در دست است که نشان می‌دهد، چند ده سال قبل از
تشکیل دولت صفوی، سلاطین و پادشاهان دشمن با آن خاندان، سیادت اعقاب شیخ
صفی‌الدین را پذیرفته بودند. در کتاب معروف منشآت السلاطین، که در واقع مجموعه‌ای از
رونوشت نامه‌های دولتی (عثمانی، ایرانی و...) است و به توسط فریدون بیگ ملقب به

۱۰۹. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، همان، صص ۱۵۴-۱۵۵. این مطلب به قلم دکتر مهدی
درخشان در مجله گوهر، س اول، ش یازدهم و دوازدهم، آذر و دی ۱۳۵۲، صص ۱۱۴۳-۱۱۴۴ نیز چاپ شده
است.
۱۱۰. تاریخ ایران دوره صفویان، همان، ص ۱۷؛ ابن بزّاز، همان، ص ۷۱.

توفیقی در سال ۹۸۲ هـ ق جمع‌آوری شده و در سال ۱۲۷۴ هـ ق در قسطنطنیه (استانبول) چاپ شده است^{۱۱۱}، نامه‌ای از شیروان شاه خلیل‌الله نقل شده که در آن، وی جنید پدر حیدر (جدّ شاه اسماعیل) را از زمره سادات برشمرده است.^{۱۱۲} جنید در رأس پیروانش برای جهاد با کفار به گرجستان، داغستان و چرکسان - که هنوز جمع زیادی غیرمسلمان و بت‌پرست داشتند - رفت و در نبرد با شروان شاه که متحد گرجستان بود، در یکی از سالهای بعد از ۸۶۴ هـ ق کشته شد.^{۱۱۳}

سلطان عثمانی بایزید دوم (حکومت ۸۸۶-۹۱۸ هـ ق)، شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل را سید می‌دانست.^{۱۱۴} سلطان یعقوب آق‌قویونلو (دائی شاه اسماعیل)، که نیروهای اعزامی‌اش به دربند در نبردی خونین شیخ حیدر را (که او نیز مانند پدر به جهاد در گرجستان رفته بود) در سال ۸۹۴ هـ ق به قتل رساندند، در فتحنامه خود خطاب به سلطان بایزید عثمانی می‌نویسد: «... شیخ حیدر، نسبت نسبش به خاندان اولیاء و دودمان اصفیاء منتهی بود».^{۱۱۵}

۱۱۱. فرهنگ معین، ج ۶، ص ۲۰۲۹.

۱۱۲. فریدون بیگ (۱۲۷۴ هـ ق). منشآت السلاطین. ترکیه، چاپ سنگی در دو جلد. ج ۱، ص ۳۴۵.

۱۱۳. پیکولوسکایا و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، همان، صص ۴۷۲-۴۷۳.

۱۱۴. فریدون بیگ، همان، ص ۳۰۳.

۱۱۵. همان، ص ۳۰۹. سلطان یعقوب در مورد شکست سپاه شیخ حیدر و کشته شدنش، در نامه‌ای به سلطان بایزید عثمانی می‌نویسد: «... سرحلقه ارباب ضلال، شیخ حیدر اگرچه نسبت نسبش به خاندان اولیاء و دودمان اصفیاء منتهی بود، مخالف سایر اخلاف و مغایر طرق اسلاف آن خانواده بود، بدنام‌کننده نکونامی، به قصد غزو گرجستان روانه آن جانب شد و جمعی را به خدعه و تلبیس رفیق خود ساخته و بعد از آن، بنا بر عداوت قدیم که با عالی جناب سلطنت مآب شیروان شاه داشت، با فرقه ضالّه خود بر سر شیروان شاه غافل، چون بلیّه، نازل شده و دست ظلم و عدوان به نهب اموال مسلمانان دراز کرده و هرکسی که پیش او آمده از ذکور و اناث و صغار و کبار با اطفال و شیرخواره به هلاکت آورده و آثار کفر و الحاد از گفتار و کردار ایشان پدیدار آمده و عالی جناب (شیروان شاه) استعانت از عساکر نصرت شعار نمود. جمعی از امرا را با سلیمان بیگ به اعانت و امداد و دفع اهل بغی و الحاد تعیین فرمودیم... شیخ حیدر به طرف دربند باب‌الابواب متوجه شد و شهر را تصرف کرد. عساکر نصرت با آن قوم یاغی، که دوازده هزار کس مسلح بودند، محاربه و مقاتله نمودند. بر زلال شمشیر آبدار، انحاس وجود خبائث هستی ایشان از صفحه زندگانی شسته شد و شیخ حیدر در حین جدال و قتال مقتول شد. آن فرقه ضال و مجمع ضلال، اعدای شرع نبوی و خصمای طریقه مرتضوی و خارجیان دین و دولت و (دشمن) ملک و ملت بودند.» سلطان بایزید در جواب چنین نوشت: «... از استیلاء و تغلب فرق بایندر یه [نام دیگر آق‌قویونلوها] ایدهم الله برگروه ضالّه حیدریه لعنهم الله و دمرهم، جهانیان را فرحت درفزوده و از اشعه این فتح و فیروزی انجمن روم و شام را نور و صفا درفزود،

لاله صفت صوفی اگر سر کشد

بسا کله سرخ ز فرمانبری

با دل چون قیر ز یزدان بری

غرقه خون باد کلاه و سرش

منشآت السلاطین، ج ۱، صص ۳۰۹-۳۱۲

در ایامی که دولت عثمانی با دولت جوان صفوی سرشاخ نشده بود و دو طرف به همدیگر احترام می‌گذاشتند، سلطان بایزید دوم به سیادت شاه اسماعیل و پدرانیش معتقد بود. توضیح اینکه جمع زیادی از پیروان شیخ صفی‌الدین در آناتولی می‌زیستند و جهت زیارت مدفن وی به اردبیل می‌رفتند. از طرف دولت عثمانی، به دلایلی، این سفر قدغن اعلام شد و مأموران نظامی و سرحدی مانع خروج زوآر از مرزهای امپراتوری شدند. شاه اسماعیل در نامه بسیار محترمانه‌ای از سلطان بایزید خواست اجازه دهد پیروان شیخ صفی همچنان در سفر به اردبیل آزاد باشند.^{۱۱۶} بایزید در جواب نامه شاه اسماعیل او را چنین مورد خطاب قرار داد: «جناب سلطنت مآب، حکومت انتصاب، شوکت قیاب، سعادت ایاب، سیادت انتساب، مبارز السلطنة والحکومة و العز و الاقبال شاه اسماعیل اسس بنیان عدله و افضاله الی یوم‌الدین...»^{۱۱۷}

جالب است که در ادامه نامه، بایزید شیخ صفی‌الدین و دیگر شیوخ مدفون در مقبره او را اولیاءالله دانسته می‌نویسد:

«... حکم فرمودیم که هر فردی از این طبقه [مربدان شیخ صفی] در وقتی که داعیه زیارت اولیاءالله علیهم‌الرحمة نمایند، هیچ احدی مانع و دافع نگردند تا طریقه محبت، چنانچه دلخواه طرفین و مقصود جانبین است، معمور و دائر گردد.»^{۱۱۸}

مدتی بعد، که سلطان سلیم معروف به «یاووز» (یعنی: درنده، بُرنده و قاطع) با کشتن پدرش؛ بایزید، به حکومت عثمانی رسید^{۱۱۹} و به فکر حمله و تسخیر ایران افتاد، در نامه‌هایش خطاب به شاه اسماعیل وی را به باد فحش و تکفیر گرفت. در نامه‌های سلطان سلیم از لقبهایی چون «سید» و «اولیاءالله» به هیچ وجه خبری نیست و، در عوض، شاه اسماعیل با عناوین تند و زننده‌ای مانند: «ضحاک روزگار، داراب‌گیر و دار، افراسیاب

→ کله سرخ اشاره به کلاه سرخ رنگ صوفیان صفوی است که به همین خاطر، قزلباش (سرخ‌سر) نام گرفتند. هر دو نامه بدون تاریخ است. ۱۱۶. فریدون بیگ، همان، ص ۳۴۵.

۱۱۷. همان. ۱۱۸. همان، ص ۳۴۶.

۱۱۹. سلیم اول پسر بایزید (شروع حکومت ۹۱۸هـ.ق؛ فوت ۹۲۶هـ.ق) بسیار جسور و سفاک بود. مورخان ترک او را یاووز به معنی برنده و قاطع لقب داده‌اند. وی ظرف هشت سال سلطنتش شاه اسماعیل صفوی را شکست داد و کردستان و دیار بکر را گرفت. شام، مصر و عربستان را در سال ۹۲۳هـ.ق تصرف کرد و کمی بعد بر حرمین (مکه و مدینه) سیادت یافت و خلیفه مصر را مطیع خود کرده اشیاء متعلق به پیامبر اسلام را از او گرفت و حق خلافت را به خود اختصاص داد. از این تاریخ است که سلاطین عثمانی لقب امیرالمؤمنین را اختیار کردند. سلیم در مذهب تسنن متعصب و در سیاست سختگیر و زودگش بود. (فرهنگ معین، ج ۵، ص ۷۹۵) سلیم دستور داد مخفیانه تعداد شیعیان عثمانی را به دست آوردند، آنگاه، از میان هفتاد هزار شیعه، فرمان قتل عام چهل هزار تن را صادر کرد. پیشانی بقیه را داغ زدند تا شناخته شوند! احتمالاً از همان داغی که در قزوین بر پیشانی بزرگان شیعه شهر زده شده بود.

عهد» ۱۲۰ و «صوفی بچه لئیم، ناپاک لئیم، افاک ذمیم سفاک» ۱۲۱ و «شاه گمراه زنادقه کافر نژاد» ۱۲۲ مورد خطاب و اشاره قرار گرفته است. همچنین سلیم طی چند نامه از شاه اسماعیل خواست تا (از گرویدن به مذهب تشیع و انتشار و رسمیت آن) استغفار نماید، به مذهب سنی حنفی درآید و نواحی و بلاد (ایران) را با مضافات و متعلقات، تحت سلطه امپراتوری عثمانی درآورد ۱۲۳ که در این صورت: «سعادت او را خواهد بود و از نواب کامکاری [سلطان سلیم] غیر از نیکویی و دلجویی و عاطفت و خوشخویی نخواهد دید.» ۱۲۴ شاه اسماعیل نیز در جواب، ظرفی محتوی مواد افیونی به سلطان فرستاد. ۱۲۵ کنایه از اینکه آنچه نظر و دستور سلطان است فقط در عالم نشنگی میسور است و لاغیر! نتیجه عملی چنان ادعاهایی و چنین جوابی جنگ خونین چالدران بود.

آری در عالم سیاست و دشمنی، می توان بسیاری حقایق را که گذشتگان به گونه ای صریح بیان داشته اند کتمان کرد و این همان کاری بود که سلطان سلیم انجام داد. شاه اسماعیل اول، متخلص به خطایی که اولین شاعر از میان شاهان صفوی بوده (غیر از او شاه تهماسب اول متخلص به عادل، شاه اسماعیل دوم متخلص به عادل و شاه محمد خدابنده متخلص به فهمی نیز شاعر بودند) و از شاعران بزرگ زبان ترکی آذربایجانی محسوب می شود، در ابیاتی آشکارا سیادت خود و پدرانش را بیان داشته است و این بیان سیادت، قبل از دستکاری ادعایی در کتب تاریخی (از جمله صفوة الصفا) جهت سید نشان دادن صفویان صورت گرفته است. در دیوان شاه اسماعیل چنین می خوانیم:

سرور مردان علی نون آلی یم اولادی یم

تاج دولدول ذوالفقار شاه مردان منده دور

(آل و اولاد سرور مردان علی هستم)

(تاج دلدل و ذوالفقار شاه مردان پیش من است)

آچارام دین محمد مذهب جعفر یقین

لا فتی الآ علی، بو سر پنهان منده دور

(دین محمد و مذهب جعفری را رسمیت می دهم)

(سر پنهان لا فتی الآ علی پیش من است) ۱۲۶

دشمن خطرناک شرقی ایران یعنی ازبکها نیز، که با حکومت صفوی و مذهب تشیع

۱۲۰. همان، ص ۳۷۹. ۱۲۱. همان، ص ۳۷۵. ۱۲۲. همان، ص ۳۸۱.

۱۲۳. همان، صص ۳۸۰ و ۳۸۳. ۱۲۴. همان، ص ۳۸۱.

۱۲۵. همان، ص ۳۸۵.

۱۲۶. شاه اسماعیل خطائی. کلیات دیوان شاه اسماعیل. به کوشش رسول اسماعیل زاده. تهران، انتشارات هدی،

ص ۱۳۸۰، ۱۳۹.



[۵۷۶ - ۴۲]

عداوتی خشن و خونین نشان می‌دادند، شکی در سیادات اعقاب شیخ صفی‌الدین نداشتند. در جواب نامه‌ای که عبیدالله خان پادشاه مقتدر ازبک (مرگ ۹۴۶هـ.ق به شاه تهماسب اول (حکومت ۹۳۰-۹۸۴هـ.ق) نوشته، آشکارا به اصل سیادت صفویان اعتراف نموده است. بخشهایی از این نامه را کسروی بدون ذکر منبع چنین نقل کرده است:

دیگر نوشته بودند با آل علی هر که درافتاد برفتاد. هر که مؤمن و مسلمان است و امید نجات آخرت دارد محبت اصحاب کبار حضرت رسول را از دست نمی‌دهد و حضرت امیرالمؤمنین علی یکی از آن مذکوراند. با اولاد امجاد ایشان مخالفت کردن در تعادل از دیانت و اسلام دور است. اما با آن طایفه [صفویان] مجادله و گفت‌وگو داریم که رفض (تشیع) را اختیار نموده؛ با وجود آنکه می‌دانند رفض کفر است این کفر را شب و روز شعار خود ساخته دم از اولادی آن بزرگوار می‌زنند. به مضمون کریمه آنه لیس من اهلک، حضرت مرتضی علی از آن نوع فرزندان بیزار است... مخبر صادق در کلام مجید خود خبر می‌دهد که: اذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون؛ در روز جزا پرسش از عمل خواهد بود از اب و نسب نخواهد بود.^{۱۲۷}

سلطان سلیمان عثمانی، در ایامی که با شاه تهماسب صفوی روابط حسنه داشت، به اصل سیادت او اعتراف نموده است. در نامه‌ای که فریدون بیک نقل نموده، سلطان سلیمان با عناوینی چون: «حضرت عالی رتبت فلک مکنت، شمسه ایوان عزت، آسمان شوکت و...» شاه تهماسب را مورد خطاب قرار داده و در آخر نامه می‌نویسد: «بارگاه حشمت و مکنت در عرصه مجد و عزت قائم و اساس دولت و بنیان سیادت به تأیید مستحکم و دائم باد بالنبی و آله الامجاد.»^{۱۲۸}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، پادشاهانی چون شیروان شاه و یعقوب آق‌قویونلو (و این دیگر شاهی از درون به حساب می‌آید چون وی دانی شاه اسماعیل بود)، سالها قبل از تشکیل حکومت صفوی و احتمال ادعایی دستکاری در متون تاریخی، اصل سیادت اولاد شیخ صفی‌الدین را پذیرفته بودند. سلاطینی چون بایزید عثمانی و عبیدالله خان ازبک نیز به سیادت پادشاهان صفوی و پدرانشان اعتقاد داشتند. با وجود این، احمد کسروی بعد از پنج قرن این سیادت را نمی‌پذیرد! و نویسندگان زیادی نیز کسروی زده شده ادعاهای ناصحیح او را بدون بررسی و تجزیه و تحلیل قبول می‌کنند.

۱۲۷. کسروی، شیخ صفی و تبارش، همان، ص ۷۱.

۱۲۸. فریدون بیک، همان، ج ۲، ص ۱۳.

در نوشتن تاریخ باید خدا را در نظر گرفت که می‌بیند و اعمال و نوشته‌ها ثبت می‌شود. دست‌گذشتگان و رفتگان از این دنیا کوتاه است و نمی‌توانند به ادعاهای پاسخ دهند؛ اما خدایشان حیّ و حاضر است!

* * *

در پایان تذکر این نکته بجاست که قصد نویسنده جانبداری از کارهای خلاف و ناصحیح صفویان، به خصوص پادشاهان سلسله مذکور، نبوده و نیست. (کار بد از هر کسی بد است و از بزرگان و حاکمان بدتر!) چنانکه در بخشی از کتاب خلیفه‌گزینی بعد از پیامبر اسلام و ده مقاله تاریخی دیگر برخی از خلفا و بدیهای شاهان صفوی را یادآور شده‌ایم. در این مقاله سعی بر این بود تا به تحلیل دربارهٔ مذهب و سیادت شیخ صفی‌الدین اردبیلی پردازیم و این بار خلفای احمد کسروی را آشکار سازیم. خداوند بزرگ ما را به راه راست هدایت فرماید.